

وَصُلْح

این شماره: آموزش و صلح

فصلنامه شورای گسترش فرهنگ
صُلْح برای کودکان
شماره دوم: زمستان ۱۳۹۷

وَصَلْح

فصلنامه وَّصَلْح،
رسانه شورای گسترش فرهنگ صلح برای
کودکان است که به صورت داوطلبانه تدوین و
منتشر می‌شود.

شماره دو، زمستان ۱۳۹۷
مدیر اجرایی: فرحناز عطاریان
سر دبیر: رضا عبدی
دبیر تحریریه: سمیه موسوی
مدیر هنری: زهرا کشاورزپیر
طراح نشانه‌نویشت «وَصَلْح»: دامون خانجانزاده
صفحه‌آرایی و طرح جلد: آتلیه طراحی نشر آبشار
(www.abshaar.com)

تحریریه: مهدی فخرزاده، علی‌اکبر زین‌العابدین، لیلا لواسانی، یاسمن حسینی، سحر
تفرشی، فریدون فرید، فاطمه عباسی‌سیر، فاطمه‌سادات عبدالله‌زاده حسینی، و گروه
درنای صلح.

با سپاس ویژه از منیر همایونی، شهریار خاطری، خدابخش‌علی‌پوریان، سحر سلطانی،
جلال کریمیان، جمال‌الدین اکرمی، امیر کریمی‌نژاد.

وبسایت شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان:

www.vasolh.ir

مطالب و نظرات خود را برای «وَصَلْح» به این نشانی ایمیل کنید:

info@vasolh.ir

شماره سوم فصلنامه، با موضوع «محیط زیست و صلح» در تابستان ۹۸ منتشر

می‌شود.

یا حق

فهرست

۵ **سرمقاله**

● گفت‌وگو

۹ کانون توسعه فرهنگی کودکان و ترویج فرهنگ صلح

● میزگرد

۱۶ کودک، و مشق شب؛ خشونت یا صلحی در درون؟!

● اندیشه

۴۳ آیا باید از فقرزدایی پول درآورد؟

● آموزش

۵۲ نقش فعالیت هنری گروهی در تقویت مهارت‌های اجتماعی ...

۵۷ چالش‌های ایجاد فضای صلح‌آمیز در آموزش و پرورش

● گزارش

سودای تکلیف ۶۲

● خبر

بربالهای صلح ۷۸

مسابقه بین‌المللی نقاشی شهر صلح آمیز ۸۳

● کتابخانه

سرسره‌بازی موش روی صورت گربه‌ای که دوستش دارد ۸۷

مهاجرت، کارخانه برآورنده آرزوها نیست ۹۲

● تجربه

زبانی بر پایه همدلی و نه رقابت ۹۷

● نقد و نظر

نگاه مخاطب به شماره اول و صلح ۱۰۷

سر مقاله فرحناز عطاریان

یوهانس گالتونگ، پدر رشته مطالعات صلح، صلح را نه به عنوان نبود جنگ، بلکه نبود خشونت معنی می‌کند. در این بستر «خشونت دلیلی است برای استفاده نکردن کامل مردم از توانایی‌هایشان.» بر این اساس خشونت میان آنچه هست و آنچه باید باشد تفاوت ایجاد می‌کند.

این تعریف لزوم و اهمیت استفاده از ابزارهای تاثیرگذار برای برطرف کردن خشونت‌های ساختاری و فرهنگی و ایجاد صلح پایدار در جامعه را خاطر نشان می‌کند. از آنجا که رسانه‌های اجتماعی، مرکب از فرصت‌ها و تهدیدها به‌طور روزافزون رشد می‌کنند، وجود و حضور رسانه‌ای دارای غنای محتوایی، به‌منظور انتقال اطلاعات و مفاهیم مرتبط ضروری به‌نظر می‌رسد.

ایده تولید نشریه به‌عنوان یک رسانه در اولین جلسه ماهانه شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان در فروردین ۱۳۹۶ شکل گرفت و بعد از تشکیل سه کارگروه پژوهش، ترویج و آموزش در برنامه کارگروه پژوهش قرارداد شد. علاوه بر نمایندگان از ۱۳ انجمن عضو شورا، دوستانی که افزون بر دانش دارای تجربه‌های زیستی در حوزه کار با کودک و خانواده هستند و رویای جهانی

عاری از خشونت را در سر دارند به شکل داوطلبانه به ما پیوستند. نامی در خور برای آن انتخاب شد و سفارش طراحی لوگو به آقای دامون خانجنازاده داده شد. از آنجا که در جلسه فوق‌الذکر، سال شورایی «خانواده و صلح» نام گرفت، فصلنامه هم با همین موضوع کلید کارش را زد. برای هر سرویس دبیری انتخاب شد و از دوستان دانشمند و داوطلب درخواست شد مقالات و ترجمه‌های خود را ارسال کنند. در نزدیک به ده جلسه ماهانه شورای گسترش فرهنگ صلح به طور عام و ده جلسه گروه تحریریه به طور خاص در سال ۱۳۹۷ گزارش روند آماده‌سازی مجله داده می‌شد. تلاش بر این بود که از ضرورت‌ها گفته شود و از این بستر استفاده کرده و به موضوعاتی پردازیم که کمتر به آن پرداخته شده است. اولین شماره فصلنامه در پاییز سال ۱۳۹۷ در ۲۱۲ صفحه و هفت بخش به شکل الکترونیکی منتشر شد. فصلنامه در یکی از سه نشستی که به مناسبت هفته ملی کودک از سوی شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان در موزه فرش برگزار شد رونمایی شد. خوشبختانه همانطور که انتظار می‌رفت و امید داشتیم مورد اقبال نیز قرار گرفت. نقدهایی بر آن بود که سعی کردیم در شماره بعدی بر طرف گردد. امروز دومین شماره از فصلنامه با موضوع «آموزش و صلح» تقدیم به خانواده‌ها، مربیان، معلمان، و علاقه‌مندان حوزه کودک

می‌شود.

تقدیم به هم‌وطنانی که با بالابردن سطح آگاهی در جهت گسترش فرهنگ صلح و مدارا برای کودکان سرزمین‌مان می‌کوشند تا از خشونت‌های ساختاری و فرهنگی بکاهند. چرا که می‌دانیم باید «صلح را از کودکی بیاموزیم!»

می‌خواهم از این امکان استفاده کنم و از اعتماد موزه صلح تهران که دبیرخانگی دو سالانه (۹۶-۹۷) را برعهده داشت و بنده را به عنوان دبیر شورای گسترش فرهنگ صلح معرفی کرد قدردانی به عمل آورم. از انجمن‌های عضو شورا سپاسگزارم که در این دو سال مرا راهنما و همراه بودند. تشکر ویژه از سرکار خانم منیر همایونی، مدیر کانون توسعه فرهنگی کودکان، دارم که با سعه صدر از هیچ کمکی دریغ نکردند. و در نهایت از جناب آقای رضا عبدی، سردبیر محترم فصلنامه، سپاسگزارم که با تلاش شبانه‌روزی و خالصانه‌شان توانستیم «و صلح» را تقدیم شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان کنیم.

با آرزوی صلح پایدار

گفت و گو

کانون توسعه فرهنگی کودکان
و ترویج فرهنگ صلح

کانون توسعه فرهنگی کودکان و ترویج فرهنگ صلح

شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان چگونه شکل گرفت و نهادهای عضو شورا برای ترویج فعالیت‌های صلح‌آمیز چه راه‌کارها و برنامه‌هایی پیشنهاد می‌دهند؟ این پرسش را با منیر همایونی، مدیر کانون توسعه فرهنگی کودکان، در میان گذاشتیم.

خانم همایونی فعالیت‌های متعددی در راستای افزایش سطح تحصیلات کودکان و نوجوانان در کانون‌های اصلاح و تربیت و در انجمن حمایت از حقوق کودکان داشته است. در پی وقوع زلزله در قائنات، با دیدن محرومیت روستاها و سیل مهاجرت روستاییان به شهرها، همراه عده‌ای از کارشناسان ادبیات کودک، در آن مناطق و سپس سایر مناطق روستایی به ترویج کتابخوانی و تأسیس کتابخانه پرداخت. به این ترتیب کانون توسعه فرهنگی کودکان در سال ۱۳۸۰ با هدف تأسیس کتابخانه در روستاها و آموزش کتابداران بومی شکل گرفت.



پیش از طرح پرسش نخست، برای خوانندگان ما از هدف و انگیزه‌ای که باعث شد کانون توسعه فرهنگی شکل بگیرد، بگویید.

منیر همایونی: هدف و انگیزه برای تاسیس کانون توسعه فرهنگی کودکان فراهم آوردن امکانات فرهنگی، آموزشی برای کودکان در روستاهای محروم و دورافتاده و توسعه فرهنگی به منظور دسترسی این کودکان به منابع کمک آموزشی و کتاب و بالا رفتن دانش عمومی آنان بود. این فعالیت‌ها توسط گروه کارشناس و متخصص در زمینه‌های مختلف که به‌طور داوطلب همکاری می‌کنند انجام می‌گیرد.

نقش کانون توسعه فرهنگی در تأسیس شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان چه بوده؟

منیر همایونی: در سال ۱۳۸۰ از طرف موسسه پژوهشی کودکان دنیا از چندین موسسه دعوت شد تا برای تشکیل یک تشکل مردمی برای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان گردهم بیایند.

کانون توسعه هم از جمله سازمان‌های مردم‌نهادی بود که بنابر اهداف خود و با اعتقاد به این که تنها با فراهم آوردن بستر صلح و مدارا کودکان می‌توانند به رشد همه‌جانبه دست یابند، در شکل‌گیری شورای گسترش فرهنگ صلح سهیم بود. در پی این اقدام جلسات متعددی با حضور معلمان بزرگی نظیر خانم توران میرهادی، منصوره راعی، یحیی مافی، معصومه سهراب و تعدادی از مربیان که سال‌ها در عرصه آموزش صلح‌مدار و غیر رقابتی برای

کودکان این سرزمین زحمت کشیدند به اتفاق مدیران سازمان‌ها برگزار شد. حاصل این نشست‌ها تدوین یک بیانیه ۱۸ فصلی شد که مواد فصل‌های آن راهنمای فعالیت و دستور کار شورا قرار گرفت و چون هنوز شورا یک شخصیت حقوقی ثبت نشده است به عنوان اساسنامه شورا تلقی می‌شود.

با گذشت ۱۹ سال از تاسیس شورا، چقدر فعالیت‌های اعضای شورا را در گسترش فرهنگ صلح موثر می‌دانید؟

منیر همایونی: شکل‌گیری این شورا با این سابقه با توجه به اهداف خاص هر سازمان که طبق اساسنامه خودشان عمل می‌کنند از ضرورت‌های زمان ماست. خشونت علیه کودکان در خانه، در مدرسه، در اجتماع و حتی بین خود کودکان در همه ابعاد و از همه جنبه‌های آن نیاز به آموزش ویژه صلح و مدارا، قبول تفاوت‌های یکدیگر، شناخت فرهنگ‌ها و... دارد. در این سال‌ها شورا با برگزاری سمینارها و آموزش تسهیلگران صلح، تشویق هنرمندان و نویسندگان به ارائه کارهای هنری و تالیف کتاب با محتوای داستان‌های صلحی و... به ترویج فرهنگ صلح پرداخته است. البته به نظر من این کوشش‌ها کافی و در حد مطلوب نیست و می‌تواند با برنامه‌ریزی و مشارکت سازمان‌های عضو و مردم نقش پررنگ‌تر و تاثیرگذارتری در گسترش فرهنگ صلح در جامعه داشته باشد.

برنامه‌های کانون برای ترویج فرهنگ صلح در جامعه چیست؟

منیر همایونی: همان‌طور که قبلاً اشاره کردم فعالیت‌های کانون توسعه بر اساس اهداف آن انجام می‌گیرد و شامل آموزش در

زمینه‌های گوناگون مثل محیط زیست، صلح و مدارا، حقوق کودک، مهارت‌های زندگی، ترویج خواندن، ارتباط سالم در خانواده، تغذیه سالم، صنایع دستی، هنر و... است. این فعالیت‌ها به‌طور مستمر در کتابخانه‌ها توسط کتابداران برای کودکان و نوجوانان و خانواده‌ها به ویژه مادران اجرا می‌شود. به عبارت دیگر تاثیر این آموزش‌ها به‌خوبی در جامعه روستایی محسوس است و ما به سهم خود در ترویج فرهنگ صلح کمک می‌کنیم.

موانع پیش‌روی فعالیت‌های داوطلبانه در حوزه فرهنگی کودکان در ایران چیست؟

منیر همایونی: من مانعی برای فعالیت‌های داوطلبانه در این حوزه نمی‌بینم و لزوماً این فعالیت‌ها در یک سازمان متمرکز نیست بلکه به نظر من مانع اصلی عدم آگاهی و تشخیص ضرورت و اهمیت دادن به دوران کودکی و آموزش‌هایی است که کودکان در سال‌های اول زندگی خود باید در خانواده و مهد کودک و حتی سال‌های دبستان از آموزگاران خود بیینند. خانواده‌ها به‌ویژه مادران باید در این زمینه خود را به اطلاعات و دانش روز تجهیز کنند. کسب این اطلاعات می‌تواند با مطالعه فردی یا عضویت در یک سازمان غیر دولتی و شرکت در کارگاه‌های آموزشی که در جاهای مختلف برگزار می‌شود، اتفاق بیافتد.

برای کاهش خشونت در جامعه و میزان عصبی‌بودن مردم، چه فعالیت‌ها و اقداماتی باید انجام شود؟

منیر همایونی: از جمله راه‌های کاهش خشونت بالا بردن سقف تحمل در برخورد با خشونت است. به کاربردن زبان محترمانه و مهربان و خودداری از مقابله به مثل، مشکل دیگری را فهمیدن و برای او حق بازگو کردن قائل شدن است که البته نیاز به آموزش و مطالعه و تمرین دارد.

امروز در اغلب سازمان‌های مردم‌نهاد کارگاه‌هایی با عنوان‌های «تاب‌آوری» «زبان زندگی» «ارتباط بدون خشونت» و... برگزار می‌شود که کارشناسان در این کارگاه‌ها به داوطلبان آموزش می‌دهند. لازم است برای شرکت مردم در این کارگاه‌ها تبلیغات بیشتری شود. به خصوص شهرداری‌های هر منطقه همکاری با سازمان‌های مردم‌نهاد را جزء وظایف خود بدانند و با در اختیار گذاشتن امکانات آنها را تشویق کنند تا در سطح جامعه به‌طور گسترده در کاهش خشونت فعال شوند.

فرهنگ صلح، قابلیت آموزش دارد؟ اگر پاسخ آری است منابع آموزشی این فرهنگ کدام است؟

منیر همایونی: البته قابلیت آموزش دارد. شما به هر موضوعی برخورد کنید می‌بینید که تنها از راه آموزش می‌توانید آن موضوع را در جامعه مخاطب خود نهادینه کنید. صلح هم یکی از این موضوع‌هاست. منابع آن هم در فرهنگ خودمان و متون کهن ادبی و هم در سایر فرهنگ‌ها از جمله در کتاب‌های ترجمه شده و همچنین فعالیت‌های هنری، مثل سینما، تئاتر، موسیقی وجود دارد و باید به سراغ‌شان برویم.

فرهنگ صلح، یک فرهنگ جهانی است یا به نسبت سایر بخش‌های فرهنگ، شکل ملی و بومی نیز دارد؟

منیر همایونی: امروز جهان به صورت یکپارچه درآمده است، یعنی با وسایل ارتباط جمعی و تکنولوژی جدید همه از یکدیگر تاثیر می‌پذیرند. لذا فرهنگ‌های ملی و بومی همه کشورها یک فرهنگ صلح جهانی را می‌سازند و باید همه مردم جهان آگاهانه به ترویج و گسترش آن همت کنند و از آن پاسداری کنند.

در پایان...

منیر همایونی: در پایان باید اشاره کنم یکی از منابع مهم بین‌المللی، پیام‌هایی است که هر ساله در روز جهانی صلح توسط رییس سازمان ملل خطاب به همه کشورها و مردم جهان ارسال می‌شود و البته این نهاد بین‌المللی خود باید ضامن برقراری صلح در جهان باشد و راهکارهای عملی را ارائه دهد و ناظر بر اجرای آن باشد.

میزگرد

کودک و مشق شب؛ خشونت
یا صلحی در درون؟!

کودک، و مشق شب؛ خشونت یا صلحی در درون؟! /

موضوع «مشق شب» محور یکی از داغ‌ترین مباحث در حیطه آموزش و پرورش در سال تحصیلی جاری بوده است. درست پیش از آغاز سال تحصیلی جدید، معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد که در سال تحصیلی پیش رو، مشق شب از تکالیف دانش‌آموزان اول تا سوم ابتدایی حذف و مهارت‌آموزی جایگزین آن می‌شود. به گفته وی این برنامه در مرحله نخست، در کلاس‌هایی که تراکم ۱۶ تا ۲۵ دانش‌آموز دارند اجرا خواهد شد، به این نحو که بچه‌ها قرار است تکالیف خود را در مدرسه زیر نظر معلمان انجام دهند و ساعت‌های بیرون از مدرسه را صرف مهارت‌آموزی کنند. بر طبق برنامه اعلامی وزارت آموزش و پرورش این طرح به تدریج در سال‌های آتی در دیگر مدارس کشور نیز اجرا خواهد شد. طرح این موضوع، جنجال‌های رسانه‌ای بسیاری را موجب شد. تا آن‌جا که در همان ماه‌های ابتدایی سال تحصیلی برخی از بزرگترین ناشران کتب کمک آموزشی به دیدار مراجع در قم رفته و پس از این دیدار جملاتی از مراجع در نكوهش این حرکت آموزش و پرورش منتشر کردند. انتشار این سخنان باعث شد که کار این موضوع به فضای مجازی نیز کشیده شده و هشتگ #مشق_شب در توییتر داغ شود. وزیر آموزش و پرورش نیز در پاسخ به موارد مطروحه گفت که چیزی به نام حذف تکالیف در منزل موضوعیت نداشته و بحث ماهیت تغییر تکلیف بوده است و خانواده بخشی از زحمت را به عهده دارد و تکالیف ناظر بر توسعه مهارت‌های فردی و اجتماعی است.

فارغ از همه این مباحث که به نظر می‌رسد، گرد و غبار رسانه‌ای و سیاسی

آن، امکان مباحث کارشناسی تر درباره آن را دست کم در بازه زمانی سه ماهه نخست سال تحصیلی ناممکن کرده بود، نیاز به شفاف سازی و مواجهه عمیق تر با این مجموعه رویدادها، هیأت تحریریه نشریه و صلح را واداشت تا میزگرد فصلنامه زمستان خود را به این موضوع اختصاص دهد. در این میزگرد تلاش کرده ایم تا پیش از هر چیز به تعریف دقیق و روشن تری از مفهوم مشق شب، لزوم، اهمیت و اثرگذاری آن با توجه به نظریات مدرن تعلیم و تربیت دست یابیم. سپس از گذر این تعاریف به دنبال پاسخ این پرسش رفته ایم که آیا چالش های مرتبط با مشق شب یک علت و مؤلفه اصلی در نظام آموزشی ماست و یا تنها معلول و برآیند بسیاری از گره های اصلی و کمتر پرداخت شده این نظام است. در کنار این ها به این پرداخته ایم که نقش هر کدام از عوامل اثرگذار این حوزه یعنی مدرسه، معلم، والدین و مؤسسات آموزشی خارج از چارچوبه نظام رسمی آموزش و پرورش در وضعیت موجود چیست. و در پایان پرسش بنیادی و نهایی این میزگرد با توجه به رسالت و مأموریت نشریه و صلح نسبت میان موضوع مشق شب و خشونت آموزشی و یا ترویج فرهنگ صلح در میان دانش آموزان است.

همراهان ما در این میزگرد، سحر سلطانی، دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت در دانشگاه خوارزمی و از اهالی فلسفه برای کودکان، تسهیلگر این حوزه و متخصص حیطه آموزش کودکان پیش دبستانی و همچنین جلال کریمیان دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت از دانشگاه تهران، فعال مدنی و متخصص آموزش کودکان بازمانده از تحصیل بودند. در کنار این دو کارشناس، بر آن بودیم تا برای بررسی همه جانبه تر موضوع میزبان نمایندگان از وزارت آموزش و پرورش و همچنین ناشران کتب کمک آموزشی باشیم که به دلایلی میسر نشد.

در حال حاضر مشق شب واژه‌ای شده که به شکل تعجب‌برانگیزی پیرامون آن تنش و حاشیه شکل گرفته است. به‌عنوان نخستین پرسش می‌خواهیم فارغ از این حواشی، از یک‌سری مقدمات و کلیات و مفاهیم شروع کنیم و ببینیم ما کلاً چه تعریفی از ترکیب واژگانی مشق شب داریم.



سلطانی: مشق شب عنوانی است که پیش از تحلیل مفهومش از آن تصویری قدیمی در ذهن داریم. یعنی همین که ما این واژه را می‌شنویم، تعدادی کودک به ذهنمان می‌آید که روی دفتربهایشان خم شده‌اند و چیزهایی را تندوتند می‌نویسند و حل می‌کنند و انگشتانشان از شدت نوشتن دیگر کج و معوج شده! این تصویر خیلی جاها خطای شناختی ایجاد می‌کند. آیا مشق فقط یک کار مشقت‌بار تکراری است که از نسل‌های پیش شروع شده و تا بچه‌های امروز ادامه پیدا کرده؟ من سعی می‌کنم این تصویر را کنار بگذارم و به خاطرۀ تاریخی این واژه نگاه نکنم. از نظر من مشق صرفاً یک تمرین تکراری نیست که اگر چنین باشد یک امر مشقت‌بار، خسته‌کننده و زائل‌کننده آموزش است. از نظر من مشق یک فعالیت برای توسعه مهارت‌های آموزشی و زیستی است.

کریمیان: ما اگر بخواهیم رد این واژه را پیگیری کنیم می بینیم که مشق به عنوان اصطلاح رایجی که در ادبیات آموزشی ما به کار رفته است، معنای سرمشقی را می دهد که مشق از روی آن نوشته می شود، این که الگویی باشد و از رویش به تکرار نوشته شود. این تصویر را اگر بتوانیم کنار بگذاریم خیلی بحث ها در زمینه مشق شب می تواند کلاً موضوعیت خود را از دست بدهد. به نظر می رسد در حوزه نظری (و نه عملی) صرفاً برداشت های متفاوت از واژه مشق شب باعث ایجاد چالش ها شده است. شاید کار خوبی که می شود انجام داد این است که واژه گذاری کنیم، یعنی به جای آن بگوییم تکلیف منزل یا فعالیت خانه یا کار خانه.

شما از یک تعریف تاریخی شروع کردید و بعد رفتید سراغ مشقی که از مشقت می آید و تداعی کننده تکرار است. امروزه خیلی از ما می گوئیم که باید آن نگاه تاریخی به تعلیم و تربیت که می گوید کودک باید با یک سری واقعیت های زندگی و سختی های آن آشنا بشود تا قوی و بزرگ بشود، را کنار بگذاریم. اما چرا باید این تصویر کنار گذاشته بشود؟ نظریات نوین تعلیم و تربیت در این باره چه می گویند؟

سلطانی: فکر می کنم یک سوء برداشت این جا اتفاق افتاده است؛ قرار نیست ما این تصویر را کنار بگذاریم. قرار است که این تصویر که مشق یک فرایند مبتنی بر تکرار و مبتنی بر الگوبرداری بد هست را کنار بگذاریم. من امروز به عنوان کسی که مدافع تمرین و تکرار اما نه صرفاً با مفهوم قدیمی اش هست، این جا نشسته ام. خیلی از دوستان می گویند که در عصر اینترنت و فضای دیجیتال چرا این قدر باید تکیه کنیم به این که بچه ها باید سرمشق بنویسند. آیا دست خط یا نوشتار با قلم دیگر مهم است؟ من از این افراد می پرسم حالا که تبلت و آپد

و چه‌وجه هست، تصویرسازی و جستجوی تصویر و جستجوی واژه و جمله در کسری از ثانیه ممکن شده، آیا نیاز نیست که بچه‌ها حرف‌زدن یاد بگیرند یا راه‌رفتن یاد بگیرند؟ من می‌خواهم بگویم که قرار نیست ما چیزی را حذف کنیم یا کنار بگذاریم؛ قرار است ما روشن کنیم که می‌خواهیم چه‌قدر به این تصویر تکیه کنیم و چه‌قدر تعاریف و عناوین جدید برایش پیدا کنیم. مشق شب در طول تاریخ کار خودش را کرده است. مشق شب بوده که انسان ساخته، معلم ساخته، دانشمند و حکیم و فقیه و پزشک ساخته. اما آیا این مشق شب امروز با همان تکنیک‌ها و شیوه‌های سنتی می‌تواند آدم درست کند برای زندگی جدید؟ به نظر من سؤال اصلی این است.

کریمیان: می‌توانم بگویم که این حرف خیلی درست است. حالا بیایم شفاف‌ترش کنیم ببینیم چرا نباید نگاه منفی روی مسئله تکرار یا سرمشق نوشتن وجود داشته باشد. ما دورهٔ مدرن تعلیم و تربیت را بعد از کسی مثل روسو داریم. روسو در «امیل» چرخش کودک‌محور در تعلیم و تربیت ایجاد می‌کند. در کنار این موضوع، ایده‌های مدرنی که از دورهٔ رنسانس، از قرن ۱۵ و ۱۶ شروع شده، نگاه را به انسان و به جامعه تغییر داده است. انسانی که پیش از این باید برای یک حرفهٔ مشخصی که معمولاً از پدرش به ارث می‌رسید آماده می‌شد، حالا باید به این سمت بیاید که جهان جدید را کشف کند، ابداع کند و پیشرفتی در آن به وجود آورد. در این تغییر تاریخی، تصور ما از انسان و از تربیت او تغییر می‌کند. تا پیش از این عادت و تکرار بخش اساسی تعلیم و تربیت بوده است ولی بعد از آن اندیشه‌ورزی و پرورش عقلانی، محور فلسفه‌های تربیتی می‌شود. ما نمی‌توانیم بگوییم نگاه قدمایی نگاه بدی بوده است. کانت بحثی دارد در حوزهٔ تعلیم و تربیت که می‌گوید شما از انسان آزاد

حرف می‌زنی، از انسان خلاق حرف می‌زنی، از انسان خودمختار حرف می‌زنی، ولی مدرسه‌هایت با این مدل هم‌خوان نیست. با این حال خود او در گام‌های ابتدایی، تعلیم و تربیت را مبتنی بر ایجاد عادت با تکرار می‌داند. لازم به ذکر است که این روند و تغییرات در کشور خودمان نیز با فاصله تقریباً دو قرن و با شتاب زیادتر رخ داده است؛ یعنی از نظام مکتب‌خانه‌ای به سمت نگاه مدرن حرکت کرده‌ایم. با این حال پس از استقرار مدرنیته در غرب، جنبش رفتارگرا در آمریکا در اوایل و اواسط قرن ۲۰ بازگشتی را به سمت تربیت مبتنی بر تکرار و عادت‌ورزی (بر مبنای شرطی شدن) ایجاد کرد که نظام‌های آموزشی را تحت تأثیر قرار داد. امروز رفتارگرایی در آموزش و پرورش قدرت گذشته را ندارد لیکن این بدان معنا نیست که اهمیت پرورش عادات در تعلیم و تربیت مورد غفلت باشد.

سلطانی: وقتی یک فلسفه مدرن تدوین می‌شود، فقط یک نگاه نیست بلکه یک جهان‌شناسی تازه است. این فلسفه نیاز دارد به ساختارهای جدید. کانت می‌گوید چه‌طور شما آن ساختارهای قبلی را رها نمی‌کنید و هشدار می‌دهد که این مفاهیم جدیدی که دارد وارد زندگی سیاسی و اجتماعی مدنی مردمان آلمان می‌شود، هنوز در مدارسش وارد نشده است. الان در ایران ما هم دقیقاً دارد همین اتفاق می‌افتد. ما نیازمند یک ساختار جدید مبتنی بر مفاهیم جدید هستیم. همان هشدار که کانت دربارهٔ جامعهٔ آلمان در آن دوره داده، برای امروز ما هم صادق است.

کریمیان: در ادامهٔ مباحث قبلی به این جا می‌رسیم که ما این تغییر نگاه را داشتیم از سمت تعلیم و تربیت عادت‌محور به سمت تربیت عقلانیت‌محور و در پی‌اش خلاقیت‌محور. در این جا یک دوگانه‌ای هست شبیه به دوگانهٔ ذهن و بدن یا عقلانیت و جسمانیت. گویا از تربیت جسم

می‌آییم به سراغ تربیت ذهن و خرد و این می‌شود پارادایم غالب فکری ما. مثلاً یک زمانی که خیلی هم دور نیست، کتک‌زدن در مدارس ما رایج بود. تعلیم و تربیت ایران به شکل مدرن در دهه‌های ابتدایی قرن چهاردهم شمسی آغاز شد. تا دهه ۱۳۴۰ بیشتر مدارس همچنان در شهرها هستند. در این ۱۰۰ سال تغییراتی را از مکتب‌خانه‌ها تا وضعیت کنونی مدارس در ایران شاهد هستیم که فرازونشیب زیادی داشته است. باین حال روند به گونه‌ای بوده است که می‌توانیم بگوییم به‌طور کلی در سطح گفتمانی (و نه عملی) از آموزش به مثابه تکرار به سوی آموزش مبتنی بر پرورش عقلانیت گام برداشته‌ایم. نتیجه آن تغییراتی است که به‌طور خاص از دهه ۷۰ در مدارس شتاب گرفت. مثلاً این تغییرات بین آموزش من و برادر بزرگم با فاصله ۵ سال محسوس بوده است. برادر من ۳ بار باید از روی یک درس می‌نوشت و من یک‌بار، الآن هم که فقط چند خط می‌نویسند.

سلطانی: برای روشن‌تر کردن موضوع من باید یک نکته دیگر را بگویم. در تاریخ از دهه هفتاد به بعد در مشق‌نویسی فردگرایی خیلی مهم‌تر بوده است. بچه مشقش را می‌نوشته و معلم تصحیح می‌کرده و بچه خودش بوده و مشقش. امروزه تمرکز بر روی پروژه‌محوری و جمع‌گرایی رفته است. در جهان این ایده پررنگ شده که برای مهارت‌ورزی، بچه‌ها باید یک سری تکنیک‌ها و فنون و روش‌های کار جمعی را یاد بگیرند. چیزی که من الان در بچه‌های خودم می‌بینم بعد از این که وارد مدرسه می‌شوند مخصوصاً مدرسه‌هایی که معتقد به انسانگرایی شناختی هستند، آن‌قدر این جمع‌گرایی دارد پررنگ می‌شود که این کودک مرز بین من خودش و دیگری دارد محو می‌شود. شما از دوگانه عقل و جسم گفتید، من می‌خواهم از دوگانه فرد و جمع بگویم که اصلاً در مشق

شب مشخص نیست. روشن نیست که چه ابعادی از من این کودک، از ادراک جمعی‌اش باید در فرایند تکلیف خانه شکل بگیرد.

کریمیان: در نهایت به نظر من تکرار نمی‌تواند از آموزش کودک حذف شود چرا که عقلانیت انسان به جسمش گره خورده است. در همه این مباحث ما نباید یک تصور عقل‌گرایانه خام داشته باشیم. اگر از عقلانیت حرف می‌زنیم نمی‌توانیم جسم را کنار بگذاریم. تمام عقلانیت ما جسمانی است. ادراکات ذهنی و انتظارات ما هم جسمانی هستند. بر این اساس دیگر نمی‌توانیم تکرار و عادت را کنار بگذاریم. یعنی علیرغم همه تأکید ما بر عقلانیت، نباید فراموش کنیم که عادت هنوز نقش مهمی دارد. ابزارهای رشد مهم هستند و ما باید میزانشان و انواعشان را تنظیم کنیم.

سلطانی: آیا وقتی که چرخ ابداع شد ما بی‌نیاز از پاهایمان شدیم؟ ما باید در خاطر داشته باشیم که مخصوصاً در ۱۲ سال اول زندگی بخش اعظمی از اعتماد به نفسی که در ما ایجاد شده مبتنی بر دست‌ورزی بوده است. یعنی ما هرچه قدر بهتر می‌توانستیم مهره‌ها را از توی نخ رد کنیم یا با قیچی کار کنیم و چیزی بسازیم، اعتماد به نفس بیشتری داشتیم. نوشتن با قلم هم یک ساختن است، خط‌گونه‌ای از خلق است. کودک نمی‌تواند قاشق و چنگال دست گرفتن بلد نباشد و حالش خوب باشد. مسئله این است که متأسفانه رویکرد افراد به موضوعات صفر و صد هست. ما داریم درباره یک فرایند تمرین، تکرار و ایجاد عادت حرف می‌زنیم که «من» را می‌سازد و نمی‌توانیم خیلی راحت بگوییم چون بخش‌هایی از آن رنج و زحمت دارد باید دور ریخته شود. ما نمی‌توانیم و این حق را نداریم که مدام از بچه‌هایمان رنج‌زدایی کنیم. این خیانت به کودکان است.

در مباحثی که مطرح شد، بحث مشق تا حدودی روشن شد. اما این ترکیب بخش دومی هم دارد و آن اصطلاح شب است؛ یعنی تکلیفی که باید در خانه انجام شود و نه در مدرسه. در این مورد نظریات نوین تعلیم و تربیت چه می گویند؟

کریمیان: در این مورد به طور کلی باید نگاه قدیمی و کلاسیک تغییر کند و ما آن را دیگر نه مشق شب بلکه تکلیف منزل ببینیم. امروز در موضوع تکلیف منزل چند هدف عمده برشمرده می شود که مبتنی بر همین جامع شدن نگرش است. هدف اول ادامه روند آموزشی در منزل است؛ هدف دوم مشارکت دادن خانواده ها در مهارت ورزی و آموزش است؛ هدف سوم افزایش مهارت از طریق تکرار است، مثلاً برای هر معلمی مشخص است که دانش آموز کلاس اول وقتی ب را چندبار بنویسد بهتر یاد می گیرد تا اینکه یک بار توی مدرسه بنویسد. هدف چهارم نیز آن است که کودک بتواند به شکل عمیق تری مفاهیم را از یک محیط به محیط دیگری ببرد و آن را کاربردی تر کند. این ها هر کدام برای بهتر اجرا شدن روشی دارند. ما می گوییم باید سعی شود که این تکالیف در ارتباط با زندگی کودک و خانواده قرار بگیرد. میزان آن هم استانداردهایی دارد. مثلاً برای بچه اول تا سوم دبستان به صورت هفتگی سه یا چهار تا نیم ساعت کافی است. مثلاً در درس علوم این اجازه به کودک داده شود تا در خانه کاوشگری کند. پس باید چند عنصر مدنظر قرار گیرد: محدود بودن و مشخص بودن زمان، که وقت خانه بودن را از او نگیرد زیرا باید او خانه را درک کند نه مشق را. ولی در این زمان او می تواند این دو را پیوند دهد. باید تا جایی که می توانیم افراط نداشته باشیم. مسئله بعدی این است که می توانیم در طراحی تکالیف خانواده را هم مشارکت دهیم. پس می بینیم که مشق شب نباید حذف شود بلکه

باید ساماندهی شود و به خوبی مورد استفاده قرار گیرد. پس سختی کار این‌جا نمود پیدا می‌کند که بستر آموزشی‌ای فراهم شود که تکلیف منزل را متناسب با شرایط مدرسه و منزل تنظیم کند و پیوندی درست میان این دو به‌وجود آورد. در همین‌باره باید بگوییم: «همه چیز یک طرف، رابطه معلم و کودک یک طرف». این یک جمله معروف در بین افراد مشغول به کار تعلیم و تربیت است. درست است که مثلی از ارتباط بین کودک، معلم و والدین وجود دارد ولی در خود مدرسه عمده‌ترین مسئله تعیین‌کننده معلم و ارتباط معلم و شاگرد است.

سلطانی: این ارتباط در ۳ سال ابتدای مدرسه نمود بیشتری پیدا می‌کند، برای همه کودکان، معلم‌ها اولین معشوق‌ها هستند. زیرا معلم جانشین والدین است و این ارتباط نگاه کودک را برای تمام عمر به امر آموزش می‌سازد. لازم است در مورد انتظارات و شفاف‌نبودن آن‌ها چه در محیط خانواده و چه در محیط‌های آموزشی صحبت شود. مواردی بسیار زیادی از صحبت‌های والدین داریم که می‌گویند در این نظام آموزشی فرزند ما کودکی نمی‌کند. اما در میان همین والدین مواردی وجود دارد که برای پیدا کردن مدارس بهتر گاهی حاضرند که کودکانشان از ساعت ۶ صبح بیدار شوند و از ساعت هفت و نیم شروع به یادگیری آواورزی، نوشتار و حتی خواندن بوستان سعدی و شاهنامه در کلاس اول ابتدایی کنند و کودک کلاس اول ابتدایی‌شان ساعت ۳ به خانه باز گردد. این‌ها والدینی هستند که بچه‌های‌شان را به مدارس می‌فرستند که برند این مدارس این است که ما کودکان را از لحاظ ادبی، ورزشی، موسیقی و... قوی می‌کنیم. تعدادی از این کودکان که در کنار من کارگاه فلسفه گذراندند و با اعتماد به نفس کافی گفتگو و حتی مخالفت می‌کردند و برای هر ایده‌ای سؤال داشتند، حالا پس

از حضور در این گونه مدارس دچار استرس و اضطراب و تیک عصبی شدند و ارتباط چشمی برقرار نمی کنند. نکته جالب این جاست والدینی که می خواهند فرزندشان کودکي کند، در عین حال اصرار زیادی بر کلاس های فوق برنامه مانند زبان، باله و موسیقی دارند. آیا این ها مشق نیست؟ بخش اعظم روز این کودک رفته است پس چه زمانی را باید با مادر و پدر خود بگذرانند؟

خیل عظیمی از این نوع والدین که از کودکی زدایی در نظام آموزشی ما حرف می زنند چرخه های اصلی این روند فرسایشی در کشور هستند و در عین حال تصویر شفافی از مهارت ها و آموزش هایی که از آن صحبت می کنند ندارند. پس همه این مشکلات ناشی از نظام آموزشی و ارتباط نادرست کودک و معلم و معلم آموزش ندیده و به روز نشده و مهارت ورز نشده نیست، بخش زیادی از آن انتظارات اجتماعی نابه جای یک جامعه ناشاد و سرخوده است که وارد قیاس خودش با جهان شده است. پس مشق و تمرین و عادت معضلی نیست که تصویر می شود. باید به دنبال این معضل کمی عقب تر برگردیم.

کریمیان: باید بحث را محدود به طیف های مختلف جامعه کنیم تا بتوان دقیق تر نظر داد. طیف متوسط جامعه در شهرهای بزرگ دغدغه ای دارند که برای طیف های دیگر دغدغه نیست و گروهی که در مناطق محروم اند دغدغه این چنینی در مورد آموزش ندارد. طبق نظرسنجی صداوسیما در شبکه یک، در مورد مشق شب حدود ۶۰ الی ۷۰ درصد از خانواده ها موافق مشق شب بودند. این درصد اکثریت ممکن است نماینده طبقه سنتی باشند که نگاهشان کودک محور و خلاقیت محور نیست. احتمالاً آن ۳۰ درصد مخالف طبقه متوسط شهری هستند که بچه هایشان را در مدارس می گذارند که مستقل از آموزش و پرورش

عمل می‌کند. به نظر من از آن‌جا که در طبقه سنتی نمایشی بودن افکار وجود ندارد، برخی مواقع نظراتشان واقع‌بینانه‌تر از طبقات مرفه‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر است. در مقابل همین ویژگی در طبقه متوسط باعث می‌شود تا مسائل را بیشتر بر اساس مدهای فکری تحلیل کند. پس بهتر است که ما در بحث مشق شب، طیف مدارس مورد نظر را تعیین کنیم؛ مدارس دولتی با بودجه محدود و شرایط خاص دولتی بودن آن یا مدارس غیرانتفاعی.

پس این‌طور به نظر می‌آید که مدارس دولتی در مورد مشق شب تکلیف روشن‌تری دارد و تکلیف والدین هم با این نوع مدارس مشخص است؟

کریمیان: مدارس دولتی دارای یک الگو هستند و در بعضی از آن‌ها تلاش می‌شود (بسته به میزان توانایی و دلسوزی مدیر و معلم) بین خلاقیت و یادگیری (به معنای رفتاری‌اش) تعادل برقرار شود. اگرچه نقطه ضعف‌هایی هم وجود دارد اما به نظر من برخی از بهترین مدارس، مدارس دولتی هستند که مدیریت خوبی دارند.

سلطانی: در این مدارس پروژه‌ها و اردوهای خلاقانه‌ای هم برگزار می‌شود و در این مورد مدارس دولتی غنی‌ترند. در حالی که در مدارس غیرانتفاعی و نمونه، تناسبی بین حجم هزینه‌ها و خروجی لازم برای کودکان وجود ندارد و این به دلیل شوآف و ویتترین مآبی کارکنان مدرسه و همچنین والدین است. با این حرف موافقم که تکلیف والدین با مدارس دولتی تا حد زیادی روشن است. اما نمی‌توان نقطه ضعف‌ها را هم نادیده گرفت. در همین مدارس دولتی والدینی وجود دارند که می‌گویند ما نمی‌دانیم با کودک خود بعد از مدرسه چه کنیم؟ یا تلویزیون می‌بیند، یا در کوچه بازی می‌کند و یا این‌که مدام از ما مطالبه‌ای دارد. پس

خواهش می‌کنیم شما به او تکلیف بدهید که هم سرگرم شود و هم برای کنکور آماده شود. متأسفانه این امر بسیاری از مدیران و معلمان خوب را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

پس اگر بخواهیم طبق گفته‌های شما جمع‌بندی و طبقه‌بندی از طیف‌های مختلف داشته باشیم، باید بگوییم که ما طیف ۲۰ یا ۳۰ درصدی طبقه متوسطی داریم که به زعم خودشان و به دلیل شواهد و یا روشن نبودن انتظارات فکر می‌کنند مدارس خاصی باید برای آموزش کودکانشان در نظر بگیرند؛ طیف کودکانی که به مدارس دولتی می‌روند و بازه زمانی که در مدرسه می‌گذرانند بین ۴ تا ۵ ساعت است و والدین این‌ها مشکلی که دارند این است که وقتی کودک به خانه برمی‌گردد اوقات فراغتش را در فضای آپارتمانی چگونه بگذرانند. او انتظار دارد که آن‌قدر سر کودک گرم تکالیفش شود که چیز دیگری مطالبه نکند. البته در این میان طبقه دیگری هم وجود دارد که فضای متفاوتی دارد و در آن کودک به اشتغال خانواده کمک می‌کند. پس لازم است این گوناگونی طیف‌ها در بحث در نظر گرفته شود.

کریمیان: من نقش معلمان را در زندگی کودکان در مناطق محروم مؤثر دیدم. در کلاس معلمی که با شوق آموزش می‌دهد کیفیتی را می‌توان دید که در بسیاری از مدارس غیر انتفاعی خوب وجود ندارد. چون در مناطق محروم‌تر برخی کسانی که به معلم بودن عشق می‌ورزند جذب این حوزه می‌شوند. می‌توان گفت خانواده در این فضا خیلی مؤثر نیست و معلم بسیار اثر گذارتر است.

سلطانی: براساس تجربه و گزارش دانشجویانم می‌گویم، در فضاهای مدارس دولتی با مدیران و معلمان مجرب، مداخله والدین وجود ندارد و

اعتماد به معلم نقش اصلی را ایفا می‌کند. آن‌ها به معلم باور دارند. گفته‌اند آن‌ها این است: «من او را به شما می‌سپارم تا به او خواندن و نوشتن و اخلاق خوب بیاموزی و به من تحویل بدهی.» ولی در دیگر مدارس هر روز معلم با پیام‌هایی از والدین مواجه است. مداخله والدین باعث از بین رفتن خلاقیت در عملکرد معلم و اعتماد به نفس او خواهد شد.

پس در مدارس مناطق محروم بار همه‌چیز بردوش معلم و مدیر است. آیا پژوهشی در این زمینه صورت گرفته است که مدرسه چه قدر می‌تواند علاوه بر کارکرد خودش جایگزین خانه باشد؟

کریمیان: باید در این زمینه کار میدانی صورت بگیرد ولی اگر بخواهیم طبق مشاهدات بگوییم، دست معلم و مدیر از جهت شیوه‌های آموزش بازتر است و فشار خانواده‌ها کمتر است به همین خاطر نقش خانواده چه مثبت و چه منفی کم می‌شود. پس در این مدارس نقش خانواده‌ها جدا از موقعیت اقتصادی و اجتماعی‌شان تعیین شده و واضح است. ولی مسئله اصلی طیف میانی و حداکثری جامعه است. پس وقتی بحث از قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری می‌کنیم این بخش مدنظر است. در طبقات بالا بیشتر بحث‌ها نظری و تئوری است و در عین حال شرایط برای انجام کارهای کیفی‌تر بهتر است.

آموزش و پرورش مدعی است که مشق شب حذف نشده است بلکه مهارت‌محور شده است و نحوه اجرای آن به مدیران مدارس و معلمین و طرح تحول بنیادی آموزش ارجاع داده شده است. اما در این میان این که منظور از تکلیف مهارت‌محور چیست، مشخص نشده است. شما چه تصویری از این مفهوم دارید؟

سلطانی: به عنوان معلمی که کارش توسعه شبکه مفاهیم است، با

مهارت‌ها سروکار دارم. نه تنها معلم‌ها که حتی خانواده‌ها هم اطلاع کافی در مورد مهارت‌ها ندارند. در دنیای امروز ما با این حجم از شبکه‌های اطلاع‌رسانی هنوز خانواده‌ها به اندازه کافی در مورد مهارت‌های سواد مالی، مهارت‌های تربیت جنسی و مهارت‌های کتاب‌خوانی برای کودک اطلاعات ندارند. وقتی آموزش و پرورش مدعی می‌شود مشق‌های مبتنی بر تکرار حذف و به‌جای آن مشق‌های مهارت‌محور جایگزین شود این سؤال پیش می‌آید که آیا نباید یک پایه آموزش مهارت‌ها برای معلم‌ها و والدین وجود داشته باشد؟ نمونه‌هایی از خانواده‌ها داریم که هیچ شناختی از مهارت‌های فکری ندارند.

وقتی آموزش و پرورش حرف از مهارت می‌زند باید ابتدا این را در جامعه با ابزارهای مختلف به خانواده‌ها آموزش دهد. متأسفانه مثل این است که از یک حباب صحبت می‌شود که هرروز بزرگ و بزرگتر می‌شود و من منتظر ترکیدن این حباب به دلیل انشقاق‌ها و پرش‌ها و حرف‌های بی‌پایه هستم.

آموزش و پرورش این سال‌ها تلاش کرده تا با تغییرات مفاهیم کتاب درسی و تولید محتوا تحت عنوان کتاب‌هایی مثل تفکر و پژوهش و مهارت‌های زندگی تغییراتی ایجاد کند ولی در نهایت این‌ها هم تبدیل به مفاهیم قابل حفظ کردن شده‌اند. چه چیزی باعث ایجاد این اتفاق است؟

کریمیان: برای هر کاری نیاز به ابزار مناسب آن است. در آموزش و پرورش همه‌چیز معلم است. ولی آموزش و پرورش ما از معلم‌ها می‌خواهد منتقل‌کننده ایده‌ها باشد. معلم‌ها از لحاظ توانایی‌های مختلف باید در مراتب بالای جامعه قرار داشته باشد. بهترین معلم، شخصی است که انتخاب اولش معلمی است و دلش برای معلمی کردن

و دانش آموزان می‌تپد. حال باید ببینیم ما چنین شرایطی را برای معلمی فراهم کرده‌ایم؟ در جامعه ما به‌طور مثال نظام پزشکی می‌داند که می‌خواهد چه‌طور پزشکانی را جذب کند و اساساً نگاه جامعه به پزشک را می‌سازد. اما در آموزش و پرورش این‌طور نیست.

آیا مشکل در این‌جا اقتصاد آموزش و پرورش است و بودجه‌ای که به نسبت گستردگی خدمات در رده کمترین بودجه‌هاست یا مسئله نگاهی است که تربیت معلم را سامان می‌دهد؟ و آیا این موضوع به نگاه ایدئولوژیکی برمی‌گردد که مسئولان کلان نظام آموزش و یا حتی بالاتر از آن به این سیستم دارند؟

سلطانی: این نگاه ایدئولوژیک فقط در ایران نیست به‌طور مثال در روسیه و آمریکا هم، همین‌گونه است که بودجه‌ای صرف تربیت نیروهایی می‌شود که با سیاست‌های کلان جامعه هم‌راستا باشد، ولی سؤال این‌جاست که چرا در راستای تربیت کودکان در ایران مبتنی بر سیاست‌های کلان همیشه به حداقل‌ها اکتفا شده است؟ هنوز مدارس کپرنشین وجود دارند و حداقل حقوق برای طیف معلمان است. اکثر معلم‌ها چند شغله و خسته‌اند. این مشکلی نیست که هر کشوری تلاش می‌کند که کودکان را در راستای نظام فکری خودش تربیت کند ولی چرا به حداقل‌ها اکتفا می‌شود؟ جایی که پول وجود ندارد، شادی و لذت و تنوع نیست، این ایده من است. برای ایجاد لذت در کودک همیشه نمی‌توان او را به پارک سر کوچه برد. گاهی لازم است برای او بلیط سینما تهیه کرد و این نیاز به پول دارد. می‌توان این را به آموزش و پرورش هم تعمیم داد. متأسفانه اولویت‌های کشور ما در برهه حساس کنونی آموزش نیست.

کریمیان: من با این تحلیل موافق نیستم. تحلیل من این است که

بدنه سیستم با عملکرد خود مقدار بودجه را تعیین می کند. به طور مثال سیستم بیمه‌ای بودجه‌ای دارد. در هر برهه‌ای از تحولات اقتصادی کشور این بودجه را دارد. ما می دانیم که بودجه باید از بالا پمپاژ شود اما زمانی این اتفاق می افتد و بودجه از بالا اختصاص داده می شود که معلمی شأن خود را داشته و توانایی مطالبه‌گری داشته باشد و بتواند از حقوق خود دفاع کند. پس برای تصحیح این سیستم باید نحوه گزینش معلمان را تغییر داد. اگر پرسند چه طور می توان بودجه برای آموزش و پرورش تأمین کرد، راهش تنها لابی کردن با رییس جمهور نیست، بلکه در کنار آن باید سیستم گزینش معلمان را عوض کرد. در این حالت معلم زیر بار زور نخواهد رفت و مسئولان نمی توانند برای این گروه به حداقل‌ها اکتفا کنند. پس برای نهادینه شدن این اتفاق باید معلمان در لابی قدرت صحبت کنند. در حال حاضر، معلمان در موضع قدرت نیستند. ولی اگر جامعه پزشکی را مد نظر بگیریم می بینیم که پزشکان در همه ارکان کشور در موضع قدرتند و با توجه به شرایط برتر، آنها تبدیل به کنشگرهای اجتماعی شده‌اند. مافیایی هم در موردشان وجود ندارد بلکه توانایی چانه‌زنی برای منافعشان را دارند.

اگر بخواهیم این را به موضوع اصلی بحث گره بزنیم باید بگوییم که سیاستگذار آموزش و پرورش باید معلم توانمند داشته باشد. در این شرایط برای مثال دیگر لزومی به صحبت کردن در مورد حذف مشق شب نیست و معلم خودش به اندازه کافی خلاقیت برای این موضوع دارد و بودجه در این مسائل، مسئله فرعی است. ما در سازمان مردم‌نهاد خودمان که در زمینه آموزش کودکان بازمانده از تحصیل فعالیت می کند، برای جذب مربی دنبال افراد پرسشگر و توانمند بومی هستیم و می دانیم برای تبدیل شدن آنها به معلم سطح یک، دو سال

آموزش کافی است. یک سؤال مهم ما هنگام گزینش مربیانمان این است که تحلیلتان از اوضاع اجتماعی و اقتصادی چیست و چگونه در مناطق محروم باید امید مردم را حفظ کرد؟ ما باید احساس کنیم که او تحلیل قوی دارد و همچنین اهل خودسانسوری نیست. این خیلی نگاه نخبه‌گرایانه‌ای است ولی برای اصلاح امر آموزش و پرورش لازم است.

پس با این تحلیل پس بودجه در این ساختار بحث فرعی و معلول است؟

کریمیان: از جهتی بله. ما می‌توانیم یک بازه زمانی مثلاً ده ساله تعیین کنیم و در این ده سال نحوه گزینش معلمان را تغییر دهیم. بقیه ساختار به کمک این تصمیم اصلاح می‌شود. این که نسبت بودجه آموزش و پرورش نسبت به بودجه عمومی کشور هر سال در حال کاهش است، علاوه بر سیاست‌های اشتباه دولت‌ها به خاطر توانایی کم بدنه آموزش و پرورش برای اقناع دولت در مورد بودجه بیشتر است.

در راستای جنجال‌های مرتبط با مشق شب، نقش مؤسسات آموزشی خارج از نظام آموزش و پرورش را چه‌طور می‌بینید؟

سلطانی: این مؤسسات محصول یک نوع سیستم عرضه و تقاضا هستند. جامعه آن را می‌طلبد. جامعه هر چیزی را که نخواهد پس می‌زند. نسلی که سرخورده شده است و شادی را نمی‌شناسد و با خودش روراست نیست وارد رقابت می‌شود و دنبال کسب موفقیت با کمترین هزینه می‌گردد. این نسل نیاز به کاتالیزور دارد. مؤسسات آموزشی نقش این کاتالیزور را بازی می‌کنند. این نسلی که از بسیاری از معناها خالی شده است به این موضوعات نیاز دارد. نمی‌توان به مؤسسات آموزشی خرده گرفت. آن‌ها تنها کارخانه رؤیاسازی مبتنی بر کنکور هستند. حضور

آن‌ها تنها پاسخ به یک نیاز روانی است.

کریمیان: در تکمیل صحبت‌های شما، می‌خواهم بپرسم چند درصد از ما پس از خارج شدن از سیستم آموزشی خواستیم که به آن برگردیم؟ درصد بسیار کمی. این سوال را از افرادی که به‌عنوان نخبه شناخته می‌شوند هم پرسید. فضای مدرسه خاطره‌خوشی نساخته است. ممکن است البته برخی از مدارس این تصاویر خوب را ساخته باشند. اما در کل تصویر ما از مدرسه، دلپسند نیست. در نتیجه ما نمی‌خواهیم خود را به مدرسه نسبت دهیم. چون مدرسه را این‌گونه می‌شناسیم و این دلایل باعث شده است خانواده‌ها کودکان را از مدرسه فراری دهند. باعث شده است که خانواده‌ها به مؤسسات آموزشی پناه ببرند. چیزی را که در مدرسه پیدا نمی‌کنند در مؤسسات می‌جویند. در بسیاری از موارد در کتاب‌های کمک آموزشی محتوایی را تولید می‌کنند که معلم‌ها به آن نزدیک هم نمی‌شوند. واقع‌گرایانه به این مسئله نگاه کنیم؛ اگر معلم توانایی دادن کار و تکلیف مهارتی داشته باشد خانواده‌ها سراغ این کتاب‌ها نمی‌روند. تکیه‌گاه معلم‌ها نیز کتاب‌های آموزشی شده است. امروزه کتاب‌های کمک درسی جایگزین معلم شده است و معلم هم کم‌کاری خودش را با آن جبران می‌کند.

آن‌ها (مؤسسات آموزشی) هم کار خلاف انتظاری نمی‌کنند. آنها دارند برای منافعشان می‌جنگند و طبق طبیعت شغلشان و ماهیت بازار عمل می‌کنند. ولی این فرصت را ما به آن‌ها داده‌ایم. بسیاری از معلمان در این سیستم ارتزاق می‌کنند. بعضی از این مؤسسات خوب عمل می‌کنند و نمی‌توان به آن‌ها انگ مافیایی بودن زد. پس تنها کاری که آموزش‌وپرورش می‌تواند بکند این است که عملکرد آن‌ها را با عملکرد خوب خودش محدود کند. ما در یک کار پژوهشی بر روی موضوع

عدالت آموزشی، به این نتیجه رسیدیم که مسئله مؤسسات آموزشی در عدالت آموزشی فاکتور اصلی نیست، بلکه علت‌های دیگری این را موجب شده است. همچنین دلیلی که معلم‌های خوب را در این نظام آموزشی نگاه داشته، این است که از این راه ارتزاق می‌کنند.



سلطانی: ما هر چه قدر هم با نظام سرمایه‌داری در جهان مشکل داشته باشیم در حال حاضر حق انتخابی نخواهیم داشت. وقتی پایه زیست تک‌تک ما در همه دنیا مبتنی بر نظام سرمایه‌داری است، آموزش‌وپرورش هم از این امر مستثنی نیست و با نیاز بازار پیش می‌رود. می‌گوییم معلمی شغل انبیاست و به آن هاله قدسی می‌بخشیم، در حالی که معلم پول ندارد و با مشکلات روزمره زندگی روبه‌روست. معلمی که این بضاعت را نداشته باشد نمی‌تواند جهان کودک را رشد بدهد. پس با قدسیت‌بخشی به معلم نمی‌توان مشکلی را حل کرد. او هم مانند هر انسان عادی دیگری نیازهایی دارد. مهم‌ترین کاری که می‌توان از لحاظ فلسفی و نگرشی انجام دهیم این است که به اندازه کافی به او توجه کنیم تا بضاعت رشد جهان کودک را داشته باشد. باید نگاه

جدیدی به معلم داشت و تعریف جدیدی از جایگاهش ارائه کرد. در این صورت می‌توان رویکرد تازه به تکلیف و مشق داشت، نه این که یک مفهوم را مدام تکرار کنیم.

کریمیان: مؤسسات کمک آموزشی می‌توانند به نفع سیستم تغییر ماهیت دهند و در یک بستر مناسب می‌توانند حتی کمک‌کننده نیز باشند. تلاش برای تولید محتوای قوی‌تر و محدود کردن مخاطبان و تطابق با نیازهای جدید می‌تواند جهت‌دهنده باشد. این کتاب‌های کمک آموزشی می‌توانند در دسترس همه قرار بگیرند. به‌طور مثال آموزش و پرورش بگوید من کتاب‌های خوب را در کتابخانه‌ام قرار خواهم داد. باید ذی‌نفع بدون برچسب فرشته و شیطان‌زدن به آن به رسمیت شناخته شود، سپس جهت‌دهی مناسب انجام شود. این آموزش و پرورش است که با سیاست‌های خود آنها را تبدیل به گول کرده است. وزیر آموزش و پرورش برای ایجاد تصویر کنشگر از خودش مرحله‌به‌مرحله مدارس تیز هوشان، مشق شب و... را حذف می‌کند بدون آنکه واقعا همه‌جانبه مسائل را حل‌جی کرده باشند. این کنشگری‌ها نیاز به برنامه‌ریزی دارد. نیاز به مرجعی هست که همه ابعاد را ببیند و برای هر بخش نقش اولیه‌ای تعریف کند که در نهایت منجر به اصلاح شود.

کدام مرجع می‌تواند این کار را انجام دهد؟

سلطانی: آموزش و پرورش.

اما به نظر می‌آید به جای اینکه آموزش و پرورش مدیریت جریان را به دست بگیرد، خودش به عنوان یکی از طرفین یا ذینفعان قرار گرفته است.

سلطانی: نقش انفعالی به خود گرفته است. ما از کنشگری آموزش و پرورش

صحبت می‌کنیم. آموزش و پرورش باید از ارزش‌گذاری دست بردارد. شما سند تحول آموزش را دیده‌اید؟ این سند سراسر دوقطبی ارزشی است: خوب و بد. مبنای تربیت باید از دو قطبی ارزشی خارج شود زیرا در این صورت بخش اعظم انرژی صرف جنگیدن با ارزش‌های بد می‌شود در حالی که، در نگاه امروز خوب یا بد یک نگاه نسبی است و از کارآیی و ارزش‌ها مبتنی بر موقعیت‌ها حرف می‌زنیم. بین نگاه کارا و ارزش‌مدار فاصله است. حداقل کاری که می‌توان کرد این است که از آموزش و پرورش خواست تا نگاه ارزش‌مدار خودش را مهار کند و اندکی تکنیکی‌تر و فنی‌تر به این مقوله نگاه کند و آن‌قدر در وادی نظر و تئوری درجا نزند. اهداف خود را کوتاه مدت‌تر تعریف کند و مهم‌تر از آن، تعریف روشنی از مهارت داشته باشد. تعاریف روشن در آموزش و پرورش وجود ندارد یا وقتی در مورد حذف سخن به میان می‌آید باید جایگزین‌های آن شناخته شود و فرآیند گام‌به‌گام آن وجود داشته باشد.

مسئله ما در نشریه و صلح، خشونت و صلح است و برای ما یک سؤال مهم این است که آیا مشق شب، به نوعی خشونت علیه کودکان است؟ و نتیجه این نوع یادگیری جامعه‌خشن امروز است؟ یا اینکه تاثیر روانی مثبتی دارد و وجود آن می‌تواند خشونت را تعدیل کند؟

سلطانی: مشق شب نمودی از خشونت نیست اما می‌تواند منجر به این اتفاق شود که متأسفانه در جامعه ما شده است. نگاه افراطی به بحث تکلیف‌محوری یعنی کودک در یک دوره سنی در یک انفعال قرار می‌گیرد و بخش از انرژی کودکانه‌اش سرکوب می‌شود، خشونت‌زاست. هر جایی که انرژی انباشت شود ما باید بالآخره منتظر بروز خشم و خشونت باشیم. خود مشق نمی‌تواند ابزار ایجاد خشونت باشد، اما چگونگی اعمال

آن بر کودک (یعنی آیا او در این فرآیند فعال است یا منفعل است) که توسط معلمان و انتظارات والدین صورت می‌گیرد می‌تواند ایجادکننده این امر باشد. اگر کودک از خواندن کتاب جدید یا کاوشگری عشق می‌کند چه نوع خشونتی می‌تواند وجود داشته باشد؟! گاهی تکالیف و مشق‌ها کودکان را وارد صلح با خود و دنیای پیرامونشان می‌کنند. اما اگر مشق قرار است زمان بیداری کودک را کنترل کند و یک قدرتی از بیرون فشار زمان را یادآور شود و کودک نیست که تعیین می‌کند چه بنویسد و او فقط تکرار کننده است، این تبدیل به انباشت انرژی کودک می‌شود. معلم‌های زیادی بلد نیستند که این انرژی را جهت بدهند پس باید منتظر این اتفاق بود که تبدیل به نوعی خشونت شود.

پس در این زمینه چاره چیست تا کودکان قربانی نباشند و به صلح برسند؟

سلطانی: صلح هدیه‌ای از آسمان نیست که ما آن را به انسان‌ها بدهیم، صلح نوعی نگاه و سبک زندگی است. هم‌زیستی است. هم‌ذهنی است و هم به نوعی انتخاب‌گری درش وجود دارد. باید به مفهوم صلح به‌عنوان مؤلفه‌ای در دل دیگر مؤلفه‌ها نگاه کرد. نمی‌توان از کودکی که دوست داشتن خود را نیاموخته‌اند انتظار داشت که دوست داشتن دیگری را تمرین کنند. انسانی که مراقبت و دوست داشتن از دیگری را تجربه نکرده نمی‌تواند صلح را دل آموزه‌های زیستی خودش پروراند و تبدیل به سبک زندگی خودش بکند. پس در مقوله آموزش، اگر می‌خواهیم کودکان نگاه در صلحی با خود و جهان داشته باشند، باید مفاهیم مکمل را بشناسند. لذت، شادی، زیبایی، مراقبت... مانند یک پازل است. زمانی که به کلیت این اثر نگاه می‌کنیم صلح هم در دل آن جا گرفته باشد. صلح چیزی بیرون از این‌ها نیست پس وظیفه آموزش‌پرورش ما این است

که در سنین بسیار پایین، به کودکان آموزش شناخت مفاهیم داخلی شبکه‌شان را بدهد و بتوانند خودشان را بسازند. پس باید معلمانی داشته باشیم تا تسهیل‌گری کنند تا کودکان صلح با خود را بشناسند. نگاه آموزش دادن معلم در جهان منسوخ شده است و این نگاه وجود دارد که معلم به عنوان تسهیل‌گر کنار دانش‌آموز یاد بگیرد. در کنار هم؛ همقد هستیم و به همین دلیل القاب دکتر، استاد و... وجود ندارد. چون این القاب من را بالا می‌برد و کودک باید رو به بالا نگاه کند و این یعنی انفعال، چیزی که از آن گریزانیم. کودک باید با مشق فعال باشد، باید این تکه‌های پازل کنار هم چیده شود.

کریمیان: اگر صلح را ایجاد تغییر مثبت با حداقل میزان تحمیل در نظر بگیریم، عنصر اصلی آن، رابطه و رو به پیشرفت و اصلاح بودن آن است. (البته باید بخشی از تحمیل را برای ایجاد بپذیریم چون انسان نمی‌تواند تغییری را بدون تحمیل بپذیرد. حدی وجود دارد که باید رعایت شود.) می‌توان گفت که اگر مدرسه بدون تحمیل داشته باشیم می‌توانیم مشق شب بدون تحمیل نیز داشته باشیم. شاید فرض کنیم ساعت فعلی مدارس ضد صلح است، پس شاید باید از تغییر ساعت آغاز مدرسه شروع کنیم. این حرف در بسیاری از کشورهای دنیا بالفعل شده است. البته نمی‌توان گفت صلح یک مسئله عینی است بلکه تا حدی نیز ذهنی است و به میزان و نوع تحمیل در آن وابسته است. پس نمی‌توان گفت مشق شب یعنی خشونت چرا که به ذهنیت و نحوه انجام آن وابسته است. چیزی که به مدرسه برمی‌گردد این است که بتواند رابطه معلم و دانش‌آموز را تغییر دهد چون عامل بسیار مهمی است. شاید نیاز باشد سعه صدر را در کنار دیگر معیارهای انتخاب معلم قرار دهیم. زیرا یک معیار عینی برای گسترش صلح است. ولی نمی‌توان مشق

شب را به‌عنوان خشونت آموزشی در نظر گرفت. مسئله متضاد صلح این روزهای آموزش و پرورش رقابت است نه مشق شب. کودک باید با خودش مقایسه شود نه با دیگران. قبل‌تر از آن هم این که معلم باید کودک را دوست داشته باشد. اگر این دو عنصر اولیه در نظر گرفته شود شاید بتوان خیلی از مسائل را حل کرد.

سلطانی: به نظر من هم باید مهم‌ترین نقد را بر رقابت و انواع رقابت گذاشت. در جامعه امروز در مورد رقابت بدفهمی ایجاد شده است، خانواده‌هایی را داریم که اساساً فاکتور رقابت را حذف می‌کنند، می‌گویند رقابت بد است. اتفاقاً رقابت یکی از مهم‌ترین مفاهیمی است که در طول تاریخ بشر باعث شده است ما از غارنشینی به امروز برسیم. یعنی من می‌خواهم که بهتر شوم نه اینکه بهتر از تو بشوم. رقابت امری درون‌زاد است، برای بهتر شدن و توسعه شناخت باید با خود در رقابت بود. و بدون شک بخشی از آن هم با دنیای پیرامون خواهد بود. تا زمانی که در تله‌های رقابت گیر نیفتیم، این یک مفهوم کاملاً مثبت است.

آیا این رقابت در مشق شب به نوعی شکل خشونت به خودش نمی‌گیرد؟

کریمیان: مسلماً مدارسی که بچه‌ها را به رقابت در تست‌زنی وادار می‌کنند نوعی خشونت را مرتکب می‌شوند اما اگر رقابت میان بچه‌ها نباشد و متناسب با توان کودک باشد خیر. من ناخودآگاه خودمان را درباره خشونت در مدرسه تحلیل می‌کنم. اگر فضای مدرسه دوست‌داشتنی باشد بسیاری از این مسائل وجود ندارد و ما به دنبال فرار از آن نیستیم. اما چون عمدتاً محیط مدرسه در ذهن نسل ما، محیط زندگی نیست دوست داریم از آن فرار کنیم و کودکانمان را نیز فراری می‌دهیم. در این معنا است که مشق شب یک مسئله درجه سوم

محسوب می‌شود، زیرا مسائل اصلی‌تری وجود دارند. محدودیت‌های زیادی در سیستم آموزش و پرورش وجود دارد. البته باید از همین موارد جزئی‌تر به دنبال تغییر از پایین نیز بود اما این کار را سیاست‌گذار با دستوری شبانه نمی‌تواند انجام دهد.

اندیشه

آیا باید از فقرزدایی پول
درآورد؟

آیا باید از فقرزدایی پول درآورد؟^(۱)

فقرزدایی از طریق گسترش حضور و فعالیت شرکت‌های بزرگ در مناطق کمتر توسعه‌یافته



استراتژی‌های مبارزه با فقر پایدار، بسته به شرایط سیاسی و اجتماعی هر کشور تنظیم و اجرا می‌شوند. هم‌اکنون بیش از ۴ میلیارد نفر در قعر هرم اقتصادی زندگی می‌کنند و مخاطرات نظامی، تغییرات اقلیمی و سیاست‌های نتولیبرالی روزبه‌روز بر میزان فقر پایدار جمعیت فقیر زمین می‌افزایند. سی. کی. پراهالاد در کتاب «ثروت در جامعه قعر هرم: ریشه‌کنی فقر از طریق سودآوری» ضمن بیان این نکته که صاحبان کسب و کارهای مختلف، می‌توانند با اختصاص بخشی از کسب و کار خود به طراحی کالاها و خدمات مورد نیاز فقرا، طراحی شیوه‌های توزیع مناسب برای رساندن کالا و خدمات به مناطق فقیرنشین و کمتر برخوردار، و نیز به کارگیری ایده‌هایی به منظور ایجاد موقعیت‌های شغلی ویژه فقرا در شرکت خود، بدون آنکه از سود خود بکاهند، به فقرا کمک کنند. این پرسش را پیش

۱. "Is there money to be made from eradicating poverty?"

می‌کشد که چگونه این فعالیت‌ها خلاقانه باشد تا فقر را از بین ببرد و سودآور هم باشد؟

عبارت (BOP (Base of Pyramid یا قعر هرم، نخستین بار برای اشاره به یک بازار بسیار وسیع متشکل از «فقرا» که جمعیت افراد در قعر یک هرم اقتصادی هستند با انتشار دو مقاله مطرح شد. پراهالاد با همکاری دو نویسنده دیگر مفهوم بازارهای قعر هرم را با تشویق ورود شرکت‌های بزرگ چندملیتی جهت کسب سود و در عین حال کمک به کاهش فقر مطرح کرد. او همچنین بعدتر کتابی را تحت عنوان «ثروت در بازارهای قعر هرم» منتشر کرد و در آن به این بحث پرداخت که مشارکت شرکت‌های چندملیتی از طریق سرمایه‌داری فراگیر هم برای کسب و کارها و هم برای جمعیت قعر هرم سودمند است. لندن نیز با همین رویکرد می‌گوید که برنامه‌های کمک‌رسانی مدل خیریه‌ای روش‌های پایداری برای کاهش یا از بین بردن فقر نیست و مکانیزم‌های مبتنی بر بازار مثل رویکرد BOP را به عنوان یک آلترناتیو معرفی می‌کند. به گفته او، از آنجا که این رویکرد درباره خلق مشترک ارزش افزوده است، مشارکت با گروه‌های محلی، بخشی ضروری از هر استراتژی BOP است و اینکه خلق ارزش بیشتر برای مصرف‌کنندگان به موفقیت بیشتر تجاری شرکت‌ها منجر خواهد شد.

در مراحل بعدی، زیمانیس و هارت نسل بعدی استراتژی‌های BOP را طرح کردند. از نظر آنان، اغلب رویکردهای BOP به افراد فقیر، فقط به چشم مصرف‌کننده نگاه کرده‌اند و تنها به دنبال فروش محصولات به آنان بوده‌اند. این دو نویسنده رویکرد اول را BOP 1.0 نامیده و BOP 2.0 را به شکل همکاری مشترکی تبیین کردند که در آن کسب و کارها شراکتی برابر را با جمعیت‌های محلی

ایجاد می‌کند. BOP 2.0 به یک فرایند همکاری در ابداع و ایجاد یک کسب و کار برای رشد درازمدت اقتصادی، ضمن پایداری فرهنگی و زیست محیطی نیاز دارد.

با این همه، انتقادات زیادی نیز به گفتمان بازارهای قعر هرم ایراد شده است. یکی از دیدگاه‌های مشهور انتقادی توسط کارنانی ارائه شد که پیش‌فرض‌های اولیه پراهالاد را مورد سوال قرار داده و بحث می‌کند که در نظر گرفتن جمعیت‌های فقیر به عنوان مصرف‌کنندگان محصولات شرکت‌های چندملیتی اولاً غیراخلاقی است و ثانیاً، بازارهای قعر هرم اقتصادی از آنچه که پراهالاد ادعا کرده بسیار کوچک‌ترند و در نتیجه آن‌گونه که فرض شده، برای شرکت‌های خصوصی سودآور نخواهند بود. به بیان او در هر رویکردی برای کاهش فقر، لازم است که افراد فقیر به عنوان تولیدکننده و نیروی کار وارد شوند تا بتوانند درآمدهای خود را افزایش دهند.

آگنیهورتی در سال ۲۰۱۲ پیش‌فرض‌های پراهالاد را با مراجعه به تجربه‌های واقعی مورد بررسی قرار داد و به این نتیجه رسید که این موارد در واقع تجربیات تجاری موفقیت‌آمیزی نبوده‌اند. برخی از آنها سازمان‌های مردم‌نهادی بوده‌اند که به مقوله کاهش فقر پرداخته‌اند و گروهی نیز پروژه‌های مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها بوده‌اند و برخی دیگر اصولاً در پرداختن به مسئله فقر و جمعیت‌های فقیر شکست خورده‌اند و در عوض طبقه‌های اقتصادی متوسط را هدف قرار داده‌اند. آگنیهورتی این نظر زیمانیس را تایید می‌کند که برای مواجهه با فقر، شرکت‌های چندملیتی باید خود فقرا را به عنوان همکار در خلق ارزش افزوده از طریق پروژه‌های BOP درگیر کار کنند.

افزون بر این انتقادات اولیه درون‌گفتمانی، انتقادات جدی نیز بر

کلیت این گفتمان وارد شده است. با توجه به اینکه رویکرد کسب و کار در بازارهای قعر هرم به هدف کاهش فقر، یک مدل مبتنی بر بازار است که شرکت‌های خصوصی را به‌طور جدی وارد بحث توسعه اجتماعی-اقتصادی برای فقرا می‌کند، بونسو و پوسلا در سال ۲۰۱۱ با استفاده از ایده «حکومت‌داری» فوکو این بحث را مطرح می‌کنند که استراتژی BOP با استفاده از لفاظی‌های نئولیبرال درباره آزادی انتخاب و توانمندسازی فردی، هدف حل مشکل کوچک‌شدن بازارهای شرکت‌های چندملیتی را دنبال می‌کند و هشدار می‌دهند که فرض ایدئولوژیک BOP در سرمایه‌داری معاصر غالباً نادیده انگاشته شده است.

پردو و همکارانش در سال ۲۰۱۷ در مقاله‌ای به تحلیل این گفتمان می‌پردازند و به بیان آنان، مسئله تنها این نیست که پارادایم BOP به شکلی پنهانی حامل ایدئولوژی غیر کارآمد و غیرصادقانه نئولیبرالیسم است، بلکه مشکل اصلی آنجاست که این ایدئولوژی آن‌چنان قوی توسط مدافعان و مروجان BOP بدیهی فرض می‌شود که گویی تنها راه حل طبیعی برای مقابله با مسئله فقر است. این گفتمان آن‌گونه در مباحث، غلبه یافته که امروزه عملاً کلمه «فقر» با عبارت BOP جایگزین شده و در نتیجه هر راه حل و رویکرد توسعه‌ای جایگزینی بر مبنای تنوع‌های فرهنگی-اجتماعی بلافاصله طرد می‌شود. گفتمان BOP با وجود همه ادعایی که درباره تازگی و نوبودن دارد، در واقع تنها بیانی جدید از یک تئوری آشنا اما وسیعاً سانسور شده توسعه است: مدرنیزاسیون. نویسندگان این مقاله با ارائه یک تحلیل انتقادی از گفتمان BOP مسیرهایی را شناسایی می‌کنند که از طریق BOP هژمونی سرمایه‌داری برای حذف هرگونه بدیل اقتصادی تقویت می‌شود.

زنان و کودکان در محور اغلب پروژه‌های BOP قرار دارند. به عبارت دیگر، از زنان «جهان سومی» دعوت می‌شود که به‌عنوان سوژه و ابژه مداخلات نئولیبرال برای مقابله با فقر وارد عمل شوند. سیدنی کالکین در ابتدای مقاله‌اش با عنوان «اختلال ناتوان‌سازی: فمینیسم، همکاری و حکمرانی خصوصی‌سازی شده جنسیت و توسعه» سوال درخشان و ساده‌ای را طرح می‌کند: آیا باید از فقرزدایی پول در آورد؟^(۲) او در این مقاله روند اقتصادی و اجتماعی پیشرفت جنبش‌های برابری جنسیتی و به اصطلاح «همکاری» فمینیسم با نئولیبرالیسم را مرور می‌کند و در ادامه، فرایند و نتایج یکی از معروف‌ترین پروژه‌های BOP به نام «شتاب‌دهنده تاثیر دختران»^(۳) را بررسی کرده تا به بحث درباره اینکه چرا نئولیبرالیسم به این نوع خاص از برابری علاقمند است بپردازد. کالکین در نهایت نتیجه می‌گیرد که علاقه و منافع نئولیبرالیسم به بحث نابرابری جنسیتی ریشه در گسترش قدرت شرکت‌های خصوصی دارد.

با در نظر گرفتن تصویر کلی ناکارآمدی و نابسندگی استراتژی‌های BOP، در سال‌های اخیر تلاش‌هایی برای حرکت به سمت BOP 3.0 به عنوان بک رویکرد پایدارتر افزایش یافته است. کانک و هارت در سال ۲۰۱۵ کتابی تحت عنوان «قعر هرم 3.0: توسعه پایدار از طریق نوآوری و کارآفرینی» منتشر کردند. کانک درباره کتاب می‌گوید که هدف از انتشار آن تحول کل سیستم اجتماعی-اقتصادی از طریق پیش‌بردن برنامه کسب و کار فراگیر است. به این منظور نیاز فوری به ارائه راه‌حل‌های مقیاس‌پذیر به جای پروژه‌های مشخص پایلوت است که تاثیرات بسیار محدودی ایجاد می‌کنند. نویسندگان کتاب

۲. "Is there money to be made from eradicating poverty?"

۳. Girl effect accelerator

با اشاره دسترسی گسترده امروزی به پلتفرم‌های تولید علم، حرکت از ایجاد ارزش افزوده مشترک در BOP 2.0 به سمت «نوآوری باز» و «خرد جمعی» را تشویق می‌کنند.

در مقاله‌ای دیگر، اشمیلوسکی و همکارانش در سال ۲۰۱۸ پس از بررسی پروژه‌های BOP اجرا شده نتیجه می‌گیرند که نه تنها به موفقیت‌های محدودی دست یافته‌اند، بلکه گاهی نیز مشکلاتی را که قرار بوده حل کنند وخیم‌تر کرده‌اند. این نویسندگان با بررسی مواردی در فیلیپین به این نتیجه می‌رسند که یک رویکرد «جماعت‌محور» که بر ساختن یک اجتماع خودمتمکی متمرکز باشد هویت اصلی سازمان‌های موفق مقابله با فقر در این کشور را تشکیل می‌دهند. آنان یک مدل مفهومی جدید برای BOP 3.0 با سه بعد: درک مسائل و دغدغه‌ها، شناسایی محدودیت‌ها و مدیریت و هدایت زمان را پیشنهاد می‌دهند.

در ایران نیز سعید مدنی در کتاب «جماعت‌گرایی؛ نظریه‌ای برای عدالت، توسعه و مشارکت»، جماعت‌محوری را تلاش نظری و عملی و راه حل مناسبی برای فاصله‌گرفتن از دنیای سراسر نابرابر و تبعیض‌آلود و گشایش چشم‌انداز امید به آینده‌ای عادلانه‌تر، دموکراتیک‌تر و برابرتر می‌داند.

او در پایان کتابش نتیجه می‌گیرد هر دو سوی چپ و راست اغلب نسبی‌گرا شده‌اند. دیگر نه دست نامرئی و بازار آزاد رنگ وحنایی دارد و نه کسی به فکر دولت اقتدارگرای سوسیالیستی است، اما در این میان نئولیبرالیسم به مثابه یک کلاهبرداری منفعت‌طلبانه بر فضیلت نابرابری اصرار می‌ورزد و وعده بهبود وضعیت طبقه متوسط و فقیر را از طریق ریزش قطرات ثروت حاصل از رانت‌جویی، انحصار، سفته‌بازی و استثمار دیگران در سطح ملی و جهانی می‌دهد.

سعید مدنی جماعت‌گرایی را بدیلی می‌داند برای رهایی از این اندیشه و نظام سراسر ناعادلانه و منحط که جز تخریب محیط زیست، بیکاری مزمن و فقیرتر شدن فقرا، ارمغانی برای جامعه انسانی نداشته است.

منابع:

Agnihotri, A. (۲۰۱۲). Revisiting the Debate over the Bottom of the Pyramid Market. *Journal of Macromarketing*.

Ana Maria Peredo, N. M. (۲۰۱۷). The BoP business paradigm: what it promotes and what it conceals. *Oxford Development Studies*.

C. K. Prahalad, S. L. (۱۹۹۹, August). Strategies for the Bottom of the Pyramid: Creating Sustainable Development.

C.K. Prahalad, A. H. (۲۰۰۲, September). Serving the world's poor, profitability. *Harvard Business Review*.

Calkin, S. (۲۰۱۷). Disrupting Disempowerment: Feminism, Co-optation, and the Privatized Governance of Gender and Development. *New formations*.

Danielle A. Chmielewski, K. D. (۲۰۱۸). 'Business Unusual': Building BoP ۳,۰. *Journal of Business Ethics*.

Erik Simanis, S. H. (۲۰۰۸). The Base of the Pyramid Protocol: Toward Next Generation BOP Strategy. *Cornell University*.

Fernando Casado Caneque, S. L. (۲۰۱۵). *Base of Pyramid ۳,۰*. Greenleaf Publishing.

Karnani, A. (۲۰۰۶, August). Mirage at the bottom of pyramid: How the private sector can help alleviate poverty. *The William Davidson Institute*.

London, T. (۲۰۰۷, July). A Base-of-the-Pyramid Perspective on Poverty Alleviation. *The William Davidson Institute*.

Prahalad, C. (۲۰۰۵). The fortune at the bottom of pyramid. NJ: Wharton School Publishing.

Samuel K. Bonsu, P. P. (۲۰۱۱). Governmentality at the Base-of-the-Pyramid. Journal of Macromarketing.

سعید مدنی. جماعت‌گرایی؛ نظریه‌ای برای عدالت، توسعه و مشارکت (۱۳۹۶) نشر صمدیه

آموزش

نقش فعالیت هنری گروهی در
تقویت مهارت‌های اجتماعی... (۵۲)

چالش‌های ایجاد فضای صلح آمیز
در آموزش و پرورش... (۵۷)

نقش فعالیت هنری گروهی در تقویت مهارت‌های اجتماعی

انجام فعالیت هنری گروهی نقش بسیار موثری در تقویت مهارت‌های اجتماعی کودکان دارد. امروزه شاهد این معضل اجتماعی هستیم که بزرگسالان کمتر به کار گروهی تمایل دارند و این نشان می‌دهد که در گذشته از آموزش‌های لازم اجتماعی به اندازه کافی برخوردار نبوده‌ایم.

بهره‌گیری از کار گروهی هنری با اعضای خانواده کمک می‌کند تا کودکان بتوانند مسائل مربوط به ارتباط با اطرافیان را از راه‌های تجربی بشناسند. با این روش عزت نفس کودکان نیز تقویت می‌شود و می‌آموزند چگونه در عین کار گروهی نقش‌آفرینی داشته باشند و تخیل خود را به کار گیرند.

کودکان با انجام کارهای گروهی می‌توانند یاد بگیرند چگونه در یک گروه نه به صورت منفعل عمل کنند و نه نظرات خود را به دیگران تحمیل کنند.

در ادامه این مطلب خواننده نظرات گریس هووان لینچ، مشاور و نویسنده ساکن سانفرانسیسکو در رابطه با نقش آموزش هنر در رشد مهارت‌های گوناگون کودک و لزوم و اهمیت فعالیت هنری در خانواده هستید.

نقش فعالیت هنری در رشد مهارت‌های کودک

فعالیت هنری و رشد مهارت‌های حرکتی

بسیاری از مهارت‌های حرکتی در روند فعالیت هنری کودک رشد می‌کند، از جمله نگاه‌داشتن قلم‌مو در دست، حرکت سریع مداد شمعی و... برای رشد کودک بسیار ضروری است.

نقطه برجسته رشد در سن ۳ سالگی شامل طراحی یک دایره و

شروع به استفاده از قیچی ایمنی است. در حدود ۴ سالگی، کودکان ممکن است بتوانند یک مربع بکشند و خطوط مستقیم را با قیچی ببرند. بسیاری از برنامه‌های پیش‌دبستانی بر استفاده از قیچی تاکید می‌کنند؛ زیرا مهارت‌های لازم برای نوشتن را توسعه می‌دهد.



فعالیت هنری و رشد مهارت‌های گفتاری

برای کودک خلق اثر هنری و صحبت کردن در مورد آن فرصتی را فراهم می‌کند تا واژگانی مانند رنگ‌ها، فرم‌ها و جهت‌ها را یاد بگیرد. هنگامی که کودکان نوپا به سن یک سالگی می‌رسند، والدین می‌توانند فعالیت‌های ساده‌ای مانند پرتاب کردن کاغذ مچاله‌ای که آن را توپ می‌نامند، انجام دهند.

در مدرسه ابتدایی، دانش‌آموزان می‌توانند از توصیفاتی برای گفت‌وگو

درباره خلاقیت خود و یا صحبت کردن در مورد احساساتشان هنگام ایجاد و دیدن سبک‌های مختلف آثار هنری، صحبت کنند.

فعالیت هنری و رشد مهارت تصمیم‌گیری

فعالیت هنری مهارت تفکر انتقادی و قدرت حل مسائل را افزایش می‌دهد. تجربه تصمیم‌گیری و انتخاب در حین خلق اثر هنری در بخش‌های دیگر زندگی کودک تاثیرگذار است.

MaryAnn Kohl، مربی هنری و نویسنده کتاب‌های متعدد در مورد آموزش هنر کودکان، می‌گوید: «اگر آنها در حال جست‌وجو، تفکر، آزمایش و تلاش برای ایده‌های جدید هستند، پس خلاقیت فرصتی برای شکوفایی دارد.»

فعالیت هنری و رشد مهارت‌های بصری

نقاشی، مجسمه‌سازی با خاک رس، ساخت کاردستی با نخ و... رشته‌ای از فعالیت‌های موثر در رشد مهارت فضای بصری کودک هستند که توجه به آنها اکنون مهم‌تر از همیشه است. امروزه حتی کودکان نوپا می‌دانند که چگونه یک تلفن هوشمند یا تبلت را مدیریت کنند، این بدان معنی است که بچه‌ها قبل از خواندن، اطلاعات بصری را دریافت می‌کنند. این اطلاعات شامل نشانه‌هایی است که ما از تصاویر یا اشیای ۳ بعدی از رسانه‌های دیجیتال، کتاب‌ها و تلویزیون دریافت می‌کنیم.

دکتر کری فریدمن، مدیر آموزش و پرورش هنر و طراحی در دانشگاه شمال ایلینوی، می‌گوید: «پدر و مادر باید آگاه باشند که کودکان امروزه از منابع گرافیکی بسیار بیشتر از گذشته یاد می‌گیرند.

کودکان نیاز دارند بیشتر درباره جهان بدانند و بیش‌تر از آن‌چه می‌توانند از متن و اعداد یاد بگیرند، آموزش هنر به آنها می‌آموزد

چگونه تفسیر، جست‌وجو، تجزیه و تحلیل و انتخاب و تصمیم‌گیری کنند.»

دانش در مورد هنرهای تجسمی، مانند نمادها و گرافیک، به شکل ویژه‌ای به کودکان برای تبدیل شدن به مصرف‌کنندگان هوشمند کمک می‌کند.



فعالیت هنری و هوش نوآوری

زمانی که بچه‌ها تشویق می‌شوند خودشان را بیان کنند و در خلق اثر هنری ریسک کنند، آنها احساس نوآوری را که در زندگی بزرگسالانشان اهمیت دارد، توسعه می‌دهند. کهل می‌گوید:

«جامعه به مردمی نیاز دارد که به حرکت به جلو تفکر می‌کنند، افراد مبتکر که به دنبال راه‌های جدید و پیشرفت هستند، نه افرادی که فقط می‌توانند مسیر را دنبال کنند. هنر راهی برای تشویق افراد به خلق یک روند و تجربه تفکر و ایجاد مسیرهای بهتر است.»

فعالیت هنری و بهبود عملکرد تحصیلی

مطالعات نشان می‌دهد که بین هنر و سایر دستاوردها همبستگی وجود دارد. گزارش‌ها نشان داده جوانانی که به صورت منظم در فعالیت‌های هنری (۳ روز در هفته و در هر روز ۳ ساعت) مشارکت می‌کنند، موفقیت تحصیلی بیشتر داشته‌اند، تمایل بیشتری به همکاری در نمایشگاه علوم از خود نشان داده‌اند و برای نوشتن شعر، مقاله و... پیشقدم بوده‌اند.

فعالیت هنری و آگاهی فرهنگی

همان‌طور که ما در جوامع متفاوت با فرهنگ‌های متنوع زندگی می‌کنیم، تصاویر از فرهنگ‌های متفاوت در رسانه‌ها، پیام‌های متفاوتی را منعکس می‌کند. فریدمن می‌گوید: «اگر کودک با اسباب‌بازی‌ای، بازی کند که معنای نژادپرستانه یا نابرابری جنسی را القا می‌کند، به دلیل جذابیت‌ها و زیبایی اسباب‌بازی، رنگ، شکل، بافت مو، کودک با بخشی از این مفهوم رشد می‌کند.»

آموزش دادن به کودکان برای آنکه درک بهتری از تصاویر داشته باشند به آنها کمک می‌کند تا بفهمند که هرچیزی که می‌بینند ممکن است تفاسیر و باورهای آنها از واقعیت باشد؛ واقعیتی که بخشی از جامعه و فرهنگی است که کودک در آن رشد یافته.

چالش‌های ایجاد فضای صلح‌آمیز در آموزش‌وپرورش

انسان‌ها در بحران به دنیا می‌آیند و در بحران زندگی را به پایان می‌برند. هر چه بتوانیم این بحران‌ها را کاهش دهیم، بیشتر می‌توانیم امنیت و آرامش را به زمین هدیه دهیم.

با توجه به معنای گسترده صلح در رشته‌های مختلف مطالعاتی در این مقاله به معنی صلح در فرهنگ‌نامه معین که به معنای آرامش و آشتی و اصلاح و سازش است بسنده و آن را در بستر آموزش‌وپرورش بررسی می‌کنم.

آنچه در این مقاله گنجانده شده است، چالش‌هایی است که در طی ۲۸ سال سابقه دبیری و مدیریتی در آموزش‌وپرورش با آن روبه‌رو بودم و در مواردی توانستم با راهبردهای کاربردی در محیط آموزشی، امنیت و آرامش بیشتری را برای نوجوانان و جوانان کشورم به‌وجود بیاورم.

از زمان وجود نطفه یک فرزند در شکم مادر، ایجاد آرامش برای مادر یک از اصلی‌ترین اصول پرورشی است که باید به آن اهمیت داد. احوال پدر و مادر در دوران جنینی و همچنین در طول مدت کودکی فرزند در بزرگسالی او بسیار تاثیرگذار است. به گفته اغلب روانشناسان شخصیت اصلی کودک تا سن ۶ سالگی شکل می‌گیرد. حال سوال این‌جاست، کودکی که تا ۶ سالگی تحت سرپرستی پدر و مادر تعلیم یافته و پس از آن به یکباره وارد فضای آموزش عمومی در مدارس کشورش می‌شود، آیا قبل از آن نگاهی محبت‌آمیز به خواهر، برادر، مادر، پدر، دوست و اقوام خود داشته؟ آیا توانسته با چالش‌های ابتدایی کنار آمده و با چالش‌هایی که در فضای آموزشی مدارس نیز وجود دارد مواجه شود و با همکلاسی‌ها، معلم‌ها و پس

از آن جامعه خود رفتاری صلح‌آمیز داشته باشد؟ پس از طی دوره اول شکل‌گیری شخصیت، دانش‌آموز وارد مقطع ابتدایی می‌شود و تمام طول هفته خود را در محیطی می‌گذراند که رفتار او را در منزل نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد.

در این جا برخی از موارد مانع ایجاد احساس امنیت در دانش‌آموزان و به تبع آن دور کردن این گروه سنی از آشنایی با مفهومی به نام صلح را مرور می‌کنم.

آئین‌نامه‌های انضباطی توأم با تنبیه بدنی یا کلامی می‌تواند فضای آرامی را برای مشتری‌های هر روزه یک مدرسه پدید آورد؟ آیا می‌تواند شخصیت سالمی را برای جامعه پرورش دهد؟

تبعیض و بی‌عدالتی آموزشی می‌تواند تعامل و ارتباط صحیح رفتاری را بین دانش‌آموزان به وجود آورد؟

محتوای درسی و برنامه‌های درسی تدوین‌شده بدون مشارکت دانش‌آموزان، می‌تواند توجه و علاقه آنان را در کلاس‌های آموزشی جلب کند؟

نبود اوقات بازی و تفریحات سالم کافی یک محیط پر نشاط و بدون خمودگی و افسردگی را در مدرسه ایجاد می‌کند؟

شرکت اجباری در برنامه‌های مذهبی و نماز جماعت می‌تواند نمایانگر یک مذهب آزادی‌بخش و نجات‌دهنده زندگی انسان به کودکان باشد؟

نبود مشارکت دانش‌آموزان در کلیه امور آموزشی پرورش‌دهنده روحیه انجام کار گروهی در بین دانش‌آموزان است؟

نبود مشارکت والدین در امور مدرسه، حمایت آنان را از فعالیت‌های آموزشی کودکانشان جلب خواهد کرد؟

مردودی در واحدهای درسی، عزت و اعتماد به نفس دانش‌آموزان

را پرورش می‌دهد یا تخریب می‌کند؟
 ترغیب به رقابت در اول‌شدن میان همکلاسی‌ها، گرفتن نمره عالی و
 بهترین بودن در مواد درسی آیا احساسات برتری‌جویی، پایمال کردن
 حقوق دیگران و ایجاد حس حقارت را در میان سایر دانش‌آموزان
 تقویت نمی‌کند؟

ایجاد سیاست دولتی در آموزش‌وپرورش، «مرگ بر» گفتن به دیگر
 کشورها و برتردانستن یک نوع عقیده خاص، آیا انسان‌هایی حامی
 صلح جهانی را به جامعه تحویل خواهد داد؟

عدم به‌روزرسانی محتوای کتب درسی با توجه به شیوه‌های نوین
 و مسائل روز دنیا و همچنین نبود سرفصل‌هایی با مضامین صلح و
 دوستی، می‌تواند روحیه صلح‌دوستی را در کودک پرورش دهد؟

نبود روانشناسی تدریس، و عدم تعلیم رفتار مناسب با دانش‌آموزان،
 بی‌زاری از محیط آموزشی را تولید می‌کند یا عشق و دوستی را؟
 برگزاری امتحانات اجباری و کنکورهای پی‌درپی و تعیین تکالیف
 سنگین آیا می‌تواند روحیه و توانی برای دانش‌آموز جهت شرکت در
 برنامه‌های مختلف فرهنگی جامعه اعم از کار داوطلبانه در سمن‌ها
 و یا فرهنگسراها بگذارد؟

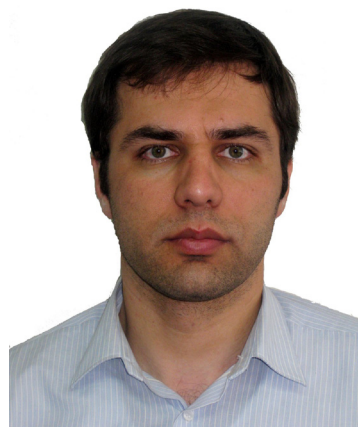
فراهم نکردن موقعیتی برای بیان مطالب، سخن‌ها و عقاید دانش‌آموزان
 و تزییق یک نوع تفکر خاص به آنان چگونه می‌تواند انسانی متفکر
 و صلح‌جو را تربیت کند؟

تعیین نکردن کلاس‌های غیر درسی در برنامه هفتگی دانش‌آموزان
 با مضامین و محتوایی چون چگونگی کنارآمدن با مشکلات حال و
 آینده، آشنایی با نقاط مختلف بدن، اهمیت دادن به خود و سلامتی،
 چگونگی رفتار با جنس مخالف و پدر و مادر و اطرافیان، باعث
 می‌شود که یک دانش‌آموز پس از فارغ‌التحصیل شدن یک انسان نا

آگاه به اصول ابتدایی روابط اجتماعی بار بیاید، که پس از وارد شدن به دانشگاه گوشه‌گیر و منزوی می‌شود، از صحبت با جنس مخالف می‌ترسد، در مباحث کلاس شرکت نمی‌کند و از ارائه کنفرانس در جلوی جمع واهمه دارد، و با ادامه این روند در محل کار و زندگی شخصی خود لطمات جبران‌ناپذیری را به خویش وارد می‌کند. سیستم آموزشی پیاده‌شده در مدارس ما سازندگان صلح و دوستی مناسبی را به کشور تحویل نمی‌دهد. امید است که با تغییرات بنیادین در سیستم آموزشی سعی در اصلاح این امور داشته باشیم.

گزارش

سودای تکلیف



«... یک مرتبه سر غارتیان که پیدا شد، عموم معلمین و کارمندان فرار کرده بودند. رشدیه به دارالفنون پناه برده، با دارالفنونیان از پشت بام ناظر جریانات بودند. حضرات با بیل و کلنگ وارد شده، دست خرابیشان قوی بود، درها را در آورده می بردند. ضمناً نارنجکی که از باروت و زرنیخ و غیره ساخته بودند، در سوراخ زیر شیراب انبار گذاشته، فتیله اش را بیرون برده، آتش زدند. چیزی نگذشت که این قسمت عمارت به عرش رفته و واژگون به زمین آمد. رشدیه قاهقه می خندید، مفخم الملک پیشکار ولیعهد می گوید: «خانه خراب! همه به حال تو گریه می کنند و تو قاهقه می خندی؟» رشدیه می گوید: «هریک از این آجرپاره ها یک مدرسه خواهد شد. من به آن روز می خندم. کاش زنده باشم و ببینم.» (شمس الدین رشدیه، ۱۳۶۲)

سیدحسن رشدیه زمانی فوت کرد که نهاد مدرسه در ایران جان گرفته بود. حکایت مدرسه در بدو ورود به ایران همان است که فرزند رشدیه در کتاب «سوانح عمر» ذکر کرده است و نقل شد. احداث مدرسه و جا افتادن آن در ایران ناشی از چند تغییر نگرش نسبت به انسان و کودک

بود. مکتب‌خانه‌های قدیم، مکان‌هایی مقدس بودند که باید کودکان نادان که هم‌تراز سفها شناخته می‌شدند را با علوم دینی و خواندن و نوشتن آشنا می‌کردند. در این ساختار استاد مکتب‌خانه، در کنار خود مکتب‌خانه بهره‌ای از تقدس داشت و حتی در افواه مردم، چوب معلم، گل بود. تاریخ تلخ دوران قاجار و نابسامانی‌ها و تاخت و تازهای پیش از آن مبدأ زایش انسان تحقیر شده آن روزگار بود. اما این تاریخ تلخ، آ بستن مشروطه بود و مشروطه مفهوم انسان را تغییر داد. در واقع در میانه هیاهوی جنگ و فقر و نابسامانی، انسان آگاه نیز زاده می‌شد و زایش انسان آگاه مشروطه را رقم زد. تغییر نگاه به کودک از سفیه به سرمایه و تغییر نگاه به انسان از رعیت به شهروند، در تحصیل کردگانی که بلاد دیگر را نیز دیده بودند نتایج مهمی داشت و یکی از خیرات آن تغییر رویکرد به تعلیم و تربیت بود. همچنین تقدس‌زدایی از ساختار مدرسه، قدرت نقادی این نهاد مهم را به جامعه داد. این تغییرات با انقلاب مشروطه به نوعی کامل شد. اصل نوزدهم از متمم قانون اساسی مشروطه بر تحصیل اجباری تأکید داشت. اصلی که از آن دوره دائم تکرار شد و همواره اجرای آن چالش‌هایی را در پی داشته است. ساختار مکتب‌خانه اجازه ساخت انسان تراز جامعه را نمی‌داد و رشدیه مدرسه را به ایران وارد کرد. ورود مدرسه مقاومت‌های بسیاری در پی داشت. پیدا شدن رقیب برای مکان مقدس مکتب‌خانه مورد پسند عامه مردم نبود و شاید شخصیت سرسخت رشدیه بود که از پس آن سختی‌ها برآمد. از سویی بسیاری از عوامل حکومت، از رشد مدارس به سبک جدید نگرانی جدی داشتند چرا که منافع آنها در حاکمیت مناسبات رعیتی بود. ورود مدرسه در ایران اندکی پیش از مشروطه اتفاق افتاد و پس از مشروطه عمومیت یافت.

طرحی که رشديه در ايران درانداخت، امروزه مهم‌ترين زيرساخت توسعه شناخته مي‌شود. آن روز، تيزهوشي رشديه، مدرسه را متناسب با شرايط اجتماعي و فرهنگي ايران بازتعريف کرد و امروز نياز است تا اين نهاد مهم، با توجه به شرايط عمومي جامعه و تجربه‌هاي ديگر کشورها باز تعريف و اصلاح شود. اگر اين نهاد را مهم‌ترين زيرساخت توسعه بدانيم که هست با توجه به چالش‌هاي موجود، بايد تجربه مدرسه را دائم مرور کنيم.

سيستم آموزش و پرورش ما نياز به نوسازي دارد. اين نوسازي از ساختمان‌هاي فرسوده مدارس تا روش و محتوي را شامل مي‌شود. مدارس، تأمين‌کننده نيروي کيفي مورد نياز هر کشور هستند. نياز است که محتوا، روش و ساختار مدرسه، متناسب با کارکرد مذکور نو شود.

آن‌گونه که شاخص‌ها روايت مي‌کنند، ايران در سال ۲۰۱۸ از نظر شاخص توسعه انساني در بين ۱۸۸ کشور، رتبه ۶۰ را داراست. اين رتبه ايران را جزو کشورهای داراي توسعه انساني بالا قرار مي‌دهد و در چندسال اخير رشد را نشان مي‌دهد. جاينگاه ايران در سال ۲۰۱۴، رتبه ۶۹ بود و اکنون بر اساس گزارش دفتر برنامه توسعه سازمان ملل، اين شاخص افزايش يافته است. اما با وجود اين افزايش، در دوره ۴ دولت اخير، سهم آموزش از توليد ناخالص داخلي کاهش يافته است. درواقع گويي پس از دولت اصلاحات، دولت‌ها به مرور بار آموزش را از شانه‌هاي خود برداشته اند تا بر دوش خانواده گذاشته شود. البته اين تمام ماجرا نيست. دولت با اجازه به ورود سرمايه‌هاي خصوصي (و گاهي نيز مخصوصي) به حوزه آموزش، عنصر سود و رقابت را وارد اين معادله کرده است و حالا آموزش کالايي‌تر از هر دوراني شايد موتور هرچه طبقاتي‌تر شدن جامعه شود. يکي از عناصری که ابزار این رقابت

است، تکلیف شب است.

استدلال برخی از روحانیون سنتی در دفاع از تکلیف شب، این اواخر بحث بر سر موضوع مشق شب را کمی گرم کرد. کارشناسان آموزش و پرورش سال‌هاست درباره تکلیف شب به‌ویژه برای پایه‌های ابتدایی هشدار داده‌اند، اما چرا در آموزش در ایران، با وجود مخالف کارشناسان، هنوز بر پایه رقابت می‌گردد؟ برای پاسخ به این پرسش، نگاهی به اقتصاد کنکور می‌اندازیم.

فشار بر پایین، رقابت در بالا

تا همین چند سال پیش اگر از زاویه جنوب یا شرق به میدان انقلاب نزدیک می‌شدی، اولین چیزی که جلب توجه می‌کرد، تابلوی تبلیغاتی بزرگ زردرنگی بود که با فونت‌های درشت، گویی تمام فضای دید میدان را به خود اختصاص داده بود. این تابلوی تبلیغاتی غول‌پیکر، بسته به مصلحت یکی از ناشران کمک آموزشی، جای خود را به عکس شهیدان یا حتی عکس یکی از کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری می‌داد و همین جابه‌جایی‌های تاکتیکی و پول‌سار این انتشاراتی، اندک فشار افکار عمومی را که خواستار برداشتن این فاجعه تبلیغاتی بودند، پس می‌زد.

فاجعه‌ای که با کاهش سهم دولت در آموزش در حال رخ دادن است، حضور سرمایه‌داری آموزشی است که نانش در تنور رقابت گرم خواهد شد. در دولت نهم، با کاهش سهم دولت در آموزش و تندشدن تب مدرک‌گرایی، شرکت‌های کمک آموزشی، رشد بیشتری کردند، ظرفیت دانشگاه بیشتر شد و شهوت مدرک هم افسار پاره کرد و البته کام سرمایه‌داری کمک آموزشی شیرین شد. شیرین‌کامی این شرکت‌ها امروز به روایت فرهاد رهبر گردش مالی حدود ۸ هزارمیلیاردی را

تجربه می‌کند^(۱). می‌توان گفت حضور سرمایه‌ای حتی بسیار کمتر از این در آموزش، می‌تواند مانعی جدی بر سر راه سالم‌سازی فضای آموزش باشد. این سرمایه، برای سودزا شدن باید فشار بسیاری بر بدنه آموزشی وارد کند. کودکان و خانواده آنها، هدف اصلی این فشار هستند. طبیعی است که بسیاری از طبقات اجتماعی و اقتصادی در ایران توان ورود به این بازار رقابت را ندارند. همچنین بازار نابسامان کار و عامل رکود اقتصادی، امروز این رقابت را بیشتر به کام طبقات فرادست می‌کند. هرچند صدای اعتراض به این وضعیت، شنیده می‌شود، اما کنکور با گردش مالی حدود یک چهارم بودجه کل آموزش و پرورش ایران تابه‌حال از پس انتقاد چند روشنفکر و روزنامه‌نگار و فعال صنفی به‌خوبی برآمده است. اگر روزگاری آخرین سال‌های تحصیل در دوران دبیرستان باید صرف قبولی دانشگاه می‌شد، امروز به همت رقابتی‌تر شدن فضای درس، گویی باید از کودکی برای کنکور برنامه داشت.

از دود چراغ تا خون دل

درس خواندن زیر تیرهای چراغ برق یا توی اتاقی کوچک کنار چراغ گردسوز و روی قالیچه‌ای خشک، یا حین کار در حجره، در میان خاطرات نسل به دنیا آمده پس از سقوط رضاشاه تا دولت مصدق، معمولاً دیده می‌شود. البته این متعلق به طبقات کم‌توان‌تر جامعه است. در طبقات پرتوان‌تر، روزگار بچه‌هایی که قصد درس خواندن داشتند، بهتر است. در آن سال‌ها، معدود دانشگاه‌های ایران، آزمون‌هایی برای دانشجوگرفتن برگزار کردند. گویا تمام هم و غم دانش‌آموزان در آن دوران، کتاب درسی نبوده و دانش‌آموزانی که زیاد کتاب می‌خواندند، زیاد درس هم می‌خواندند. ضمن آنکه اگر علاقه‌ای به درس و مشق نداشتند، باید

۱. <https://www.tasnimnews.com/fa/news/۱۰۹۳۴۶۸/۱۴/۰۹/۱۳۹۶> & <https://www.isna.ir/news/96120602531/>

راهی حجره‌ای در بازار یا محلی دیگر برای کار می‌رفتند. هم‌زمان با موج صنعتی شدن در آغازگاه دهه ۵۰، نیاز به تحصیل در رشته‌های مختلف بیشتر شد، دانشگاه‌ها بیشتر شد و نخستین کنکور سراسری برای راه‌یابی به دانشگاه برگزار شد. حدود ۵۰ سال از آن روزگار می‌گذرد و در این مدت، کنکور شکل‌های مختلفی به خود گرفته است تا جایی که امروز، یکی از هزینه‌برترین بخش‌های زندگی مردم شده است و از نان شب برای خانواده‌ها واجب‌تر. هرچند امروز دانشگاه آزاد و پیام نور، رقاباتی برای کنکور شده‌اند و راه وصول به دانشگاه را آسان کرده‌اند، اما هنوز کنکور گویی تعیین‌کننده‌ترین عنصر درونی آموزش در ایران است. عنصری که شبانه‌روز کودک را درگیر خود می‌کند، بی‌آنکه چیزی درخور چنین زمان قیمتی‌ای به او بدهد.

جمعیت ایران در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ رشد جدی داشت. زمینه برای ایجاد اشتغال این جمعیت، در فضای پس از انقلاب و جنگ وجود نداشت و سیاست‌های پس از جنگ، نه‌تنها باری از دوش اشتغال بر نداشت، بلکه فضای اقتصادی را بیشتر برهم زد. لابه‌لای دودی که از سیاست‌های تعدیل در چشم مردم فرومی‌رفت، یکی از راه‌حل‌های جدی دولت برای کاهش تقاضای اشتغال و کم کردن فشار تقاضا در برابر عرضه، ورود لشگر بیکاران به دانشگاه بود. از سویی این تصور در مردم ایجاد شد که اشتغال جوانان، با مدرک تحصیلی بالا نسبت مستقیم دارد. اولین اتحاد خانواده و دولت برای هدایت تمامی دانش‌آموزان به دانشگاه این‌جا شکل گرفت. حالا اگر کسی قرار بود به دانشگاه برود، به‌جای دود چراغ‌خوردن دانش‌آموز، تمام خانواده باید خون دل می‌خورد. در همین دوران، وزیر آموزش و پرورش با توجه به نیازهای بالای سازمان عریض و طویل آموزش و پرورش، برای کسانی که علاقه داشتند هزینه

تحصیل دانش‌آموزانشان را پرداخت کنند، امکانی جدید ایجاد کرد. در واقع بنا بود بخشی از جامعه که به خدمات دولتی راضی نبود و دائم باید معلمان را برای درس‌کودکشان به خانه می‌کشاندند، حالا هزینه تحصیل کودک خود را بدهند و دولت بتواند خدمات بهتری به دیگران ارائه دهد.

برخلاف نیت خیر طراحان، این طرح، همان‌طور که در تجربه کشورهای دیگر نیز رخ داده بود، به پول‌محور شدن هرچه بیشتر خروجی آموزش و پرورش به سمت دانشگاه انجامید. مدارس به اصطلاح غیرانتفاعی، توانستند دانش‌آموزان دارای سطح مالی بالاتر را برای کسب رتبه‌های برتر کنکور بیشتر آماده کنند. از سویی انتفاع زیادی که از این مدارس به دست می‌آمد، قادر بود معلمان بسیاری را متقاعد کند که سر کلاس‌های درس در مدارس دولتی، بخشی از توان خود را برای مدارس غیرانتفاعی ذخیره کنند.

به مرور همین انتفاع خوب و جذاب، سرمایه‌گذاران بسیاری را متقاعد کرد که به این بازار هم ورود کنند. سرمایه‌گذارانی که هرچند ممکن بود آموزش عمومی برایشان جذاب باشد، اما سرپا ماندن مدرسه برایشان جذاب‌تر بود. مدرسه برای سرپاماندن باید قدرت رقابت بیشتر با مدارس دیگر پیدا می‌کرد و این میسر نبود مگر اینکه تخم رقابت در دل کودک کاشته شود تا بتواند آمار مدرسه را ارتقا دهد و سال بعد، مشتری بیشتر شود. هرچه مدرسه بیشتر به کالا شبیه می‌شد، تأثیر دود چراغ کمتر و البته تأثیر قدرت مالی خانواده بیشتر شد. حالا باید متدهای بازاریابی وارد حوزه آموزش می‌شد؛ جامعه هدف بزرگ‌تر، انتفاع بیشتر! طبقاتی که هنوز متوسط مانده بودند، هدف قرار گرفتند و کاسبی آموزشی کاران، سکه شد. حالا دیگر نیاز نبود معلمان خوب

جذب شوند، این مدارس معلمانی ارزان می‌خواستند که متد تست‌زدن و لقمه‌کردن درس را خوب بلد باشند. سرانته دانش‌آموز به معلم در این مدارس پایین بود و همین برای خانواده‌ها جذاب بود؛ اما لقمه‌کردن درس، عده‌ای دیگر از سرمایه‌گذاران خلاق را از سمت انتشارات به میان میدان کشاند و گویی این تازه اول عاشقی بود.

نسل نوین ناشران

جنگ بود و باید برای دانش‌آموزانی که به جبهه می‌رفتند تمهیدی اندیشه می‌شد. انجمن اسلامی دانش‌آموزان و شاید ناشرانی دیگر، کتاب‌هایی منتشر کردند تا رزمندگان از غافله درس عقب نمانند. پس از جنگ، رزمندگان به مدارس بازگشتند، اما این کتاب‌ها ماند و بیشتر شد و امروز بازار کتاب را در تسخیر خود دارند.

اگر یک حساب سرانگشتی درباره کنکور همین سال ۱۳۹۸ کنیم، آشکار می‌شود که حجم اقتصاد کنکور چه اندازه است. به روایت سازمان سنجش، حدود ۹۵۰ هزار نفر در کنکور سال ۱۳۹۸ شرکت کرده‌اند. از طرفی متوسط قیمت کتاب آموزشی در سال گذشته^(۲)، حدود ۲۰ هزار تومان بوده است. اگر بپذیریم که این تعداد دانش‌آموز، برای کنکور امسال هر کدام تنها ۵ جلد کتاب کمک‌آموزشی تهیه کنند، به رقم ۹۵ میلیارد تومان می‌رسیم؛ اما باز هم آمار رسمی به ما می‌گویند این گمانه نباید درست باشد. مجموع قیمت کتاب‌های منتشرشده کمک‌آموزشی از اسفند سال ۹۵ تا بهمن سال ۹۶، به روایت خانه کتاب، حدود ۷۴۱٫۵ میلیارد تومان است که عددی قابل توجه است. هرچند که این عدد نیز گویای حجم واقعی اتفاق مالی کنکور نیست چراکه کتاب‌های رسمی ناشران کمک‌آموزشی، تمام عملکرد مالی آن‌ها نیست. این ناشران در

۲. <http://khanehketab.ir/Stats>

کنار کتاب‌های فراوان خود، آزمون‌های آنلاین و غیر آنلاین، کاربرگ، پاسخ آزمون و بسیاری عناوین دیگر دارند که چون در مدارس اجرا می‌شود، در آمار کتاب‌های کمک‌آموزشی وارد نمی‌شود و تیراژ در آن‌ها ذکر نشده است. باز این جدای از برگزاری کلاس‌های مختلف است که با هدف کنکور برگزار می‌شود. میلی که رقابت کنکور به گسترش حوزه فعالیت خود دارد، کم کم دارد به دوران کودکی ما نزدیک می‌شود. کمک‌آموزشی‌ها از کلاس اول دبستان، کودکان را در اختیار خود می‌گیرند. نتیجه این فرایند اقتصادی همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، گردش مالی حدود ۸ هزار میلیارد تومان بنا به برخی اظهارنظرهای رسمی است. البته خود ناشران کمک‌آموزشی این آمار را رد می‌کنند. محمدرضا سالکی، رئیس هیئت‌مدیره انجمن ناشران آموزشی معتقد است گردش مالی ناشران کمک‌آموزشی حدود ۳۰۰ میلیارد تومان و سرانه دانش‌آموزی کتاب کمک‌آموزشی حدود ۲۵ هزار تومان است؛ یعنی با قیمت متوسط کتاب کمک‌آموزشی هر دانش‌آموز ۱،۴ کتاب در سال خریداری می‌کند. این رقم نه با منطق تبلیغات گسترده این شرکت‌ها متناسب است، نه با آمار خانه کتاب. بنا به همان آمار خانه کتاب، رقم تولید کتاب کمک‌آموزشی، در چند سال اخیر نزدیک به ۷۵۰ میلیارد تومان بوده و حتی اندکی افزایش داشته است. این نشان از تقاضای زیاد موجود در این بازار است که باعث می‌شود کتاب کمک‌درسی، برخلاف کتاب‌های دیگر، خاک انبار هم چندان نخورد. نفس اینکه این گردش مالی چه اندازه است، می‌تواند مسئله چندان مهمی نباشد؛ اما آیا زمان کیفی‌ای که کنکور از کودکی و نوجوانی ما به خود اختصاص داده است، تبدیل به واقعیت مادی کیفی می‌شود؟

رنج بی گنج

برنامه‌های درسی مدارس، امروز در مناسباتی تجاری به شرکت‌های کمک آموزشی برون‌سپاری می‌شود. این شرکت‌ها با حضور در مدارس، آزمون برگزار می‌کند و برای این آزمون‌ها کتاب معرفی می‌کنند. هنر این مؤسسات، درگیر کردن تمام‌وقت دانش‌آموز در پروسه تست‌زنی و خواندن کتاب درسی و کمک‌درسی است. آموزه‌های «لقمه» ای این مؤسسات و آزمون‌های آن‌ها که در شکل‌های مختلفی برگزار می‌شود معمولاً هیچ کاربردی در دانشگاه ندارند و در واقع این مؤسسات نه تنها دانش‌آموز را برای ورود به دانشگاه آماده نمی‌کنند، بلکه او را از نظر روحی و جسمی خسته می‌کنند و رقابت سختی که در میانه میدان کنکور برقرار است، تنها به اضطراب دانش‌آموز می‌افزاید. پژوهش‌های بسیاری به پیمایش اضطراب کنکور پرداخته‌اند؛ سطح پایین سلامت عمومی راه‌نیافتگان به دانشگاه و حتی وجود پیامدهای منفی تنش‌های کنکور، پس از قبولی در دانشگاه و در راه‌نیافتگان به آن، کاهش عزت نفس با تنش‌های کنکور، ایجاد اختلالات روانی چون افسردگی، اضطراب، فوبی، حساسیت بین فردی، جسمی‌سازی، خصومت، سایکوتیک و وسواس که البته در موارد بسیاری دامن جاماندگان از قطار کنکور را می‌گیرد. (معمدی، ۱۳۹۲)

در پژوهش دیگری نشان داده شده است که اکثریت کسانی که نمی‌توانند از مانع کنکور عبور کنند دچار مشکلات عاطفی می‌شوند و احساس‌های منفی چون ناامیدی، افسردگی، اضطراب، استرس، اندوه و بدخلقی دستاورد کنکور برایشان خواهد بود. در این پژوهش نشان داده شده که خانواده نیز درگیر مسائل فرزند خود خواهند شد چرا که خود را در شکست یا پیروزی فرزند خود سهیم می‌دانند و تبعات شکست در

کنکور، به کل اعضای خانواده کشیده خواهد شد. (یارمحمدیان و سهرابی، ۱۳۸۳)

به نظر می‌رسد این مسیر، امروز مسیر موفقیت نیست، بلکه تبدیل به تهدیدی شده است که سلامت اجتماعی و فردی دانش‌آموزان و خانواده‌های آن‌ها را هدف قرار می‌دهد. ما دوران پرمشقت درس خود را برای عبور از سد کنکور، بدون ورزش، بدون فیلم دیدن، بدون کتاب غیردرسی خواندن و بدون هر کنش اجتماعی مفیدی می‌کنیم. هشدارهای بسیاری توسط جامعه‌شناسان و روان‌شناسان درباره این پدیده داده شده است، اما جایگاه کنکور همچنان محکم است و در ادبیات مسئولین، آخرین بار وزرای آموزش و پرورش و آموزش عالی، تعارف حذف کنکور را به هم زدند. شاید به این زودی اصلاح این ساختار ممکن نباشد چرا که اقتصاد بزرگی که با کنکور درهم تنیده است، در برابر تغییر توان مقاومت بالایی دارد.

آمار حاکی از این است که در این سال‌ها پیکر آموزش رایگان دائم ضعیف شده است و در مقابل در تمام سطوح، پیکر آموزش شهریه‌ای فربه شده است. (مالجو، ۱۳۹۴) آموزش رایگان در دانشگاه، با این رقابت نفس‌گیر، از آن کسانی است که در دوران دانش‌آموزی توانسته باشند از پس هزینه‌های گزاف این آزمون سخت برآیند. رئیس سازمان سنجش سال گذشته گفته بود ۸۵ درصد از فضای آموزش عالی، بدون کنکور است.^(۳) این ۸۵ درصد شامل دانشگاه‌های پیام نور، آزاد، غیرانتفاعی و شبانه می‌شود. در واقع ۲۵ درصد از ظرفیت دانشگاه‌های ایران که شامل تنها فضاهای آموزشی استاندارد و معتبر ایران است، از آن کسانی است که بتوانند از رقابت مردافکن کنکور، جان به‌در برند. جان به‌در بردن از کنکور، امروز مستلزم صرف هزینه و وقت بالاست. هزینه و وقتی که با

۳. <https://www.isna.ir/news/96041507921>

رقابت کاذب، نصیب شرکت‌های کمک آموزشی شده است.

سرمایه‌گذاری و سود شرکت‌های پیرامون کنکور، تبدیل به رنجی بزرگ برای خانواده‌ها و دانش‌آموزان شده است. این سرمایه‌گذاری اما می‌تواند پیامدهای اخلاقی بدی هم داشته باشد که این نیز بارها مورد کاوش و پژوهش قرار گرفته است.

در جستجوی زمان از دست رفته

لوگوی رقصان گاج با موسیقی سریال «بازی تاج و تخت»، بسته معلم خصوصی پرش، کانون فرهنگی آموزش و ده‌ها تبلیغ دیگر مربوط به کمک آموزشی‌ها در گران‌ترین ساعت‌های پخش تبلیغ حضور دارند. جان نحیف و کم‌طاقت ناشران دیگر، تحمل هزینه‌های هنگفت تبلیغات صداوسیما را ندارد و بعید است روزی در صداوسیما شاهد تبلیغ کتاب یا ناشر هم باشیم. ناشران آموزشی، تنها ناشرانی هستند که از پس هزینه‌های کلان تبلیغ تلویزیونی برمی‌آیند و در کنار تبلیغات شرکت‌های بزرگ تولید پوشک و پفک، این کتاب‌ها هم تبلیغ می‌شود. انگار جامعه هدف همه این شرکت‌ها به‌طور اتفاقی یکسان‌سازی شده است. کودکان ما باید پفک بخورند، بسته معلم خصوصی پرش را بخوانند و سرنوشتشان را هنگام خوردن بوشار ذرت لینا به دست کلاغ سپید بسپارند.

در میان زمان‌های از دست‌رفته کودکان، بخشی را فضای مجازی از آن خود کرده است. برای مقابله با این بخش، صداوسیما رسمی، خانواده و مدرسه هم‌زمان تلاش می‌کنند تا آنچه از دست‌رفته را بازگردانند. وقت تلف کردن در فضای مجازی و موبایل، هرچند بخشی از زندگی کودکان ما شده که دلایل زیادی هم برای آن وجود دارد، اما همه پذیرفته‌اند که باید کودک را از این فضا نجات داد؛ اما زمان از دست‌رفته دیگری برای کودک وجود دارد که برخلاف مورد قبل،

خانواده، مدرسه و صداوسیما به اجماع معتقدند باید این زمان بیش از پیش از دست برود.

کمک آموزشی‌ها موفق شده‌اند با ترندهای بسیاری بخش قابل توجهی از کودکی را به تسخیر خود درآورند. شاید این وقت می‌توانست به بازی و کتاب‌خواندن و ورزش و جامعه‌پذیری بگذرد. کتاب‌های کمک آموزشی، با داغ کردن فرآیند موفقیت درسی، فضا را رقابتی می‌کنند تا سود بیشتری از این بازار داغ ببرند و در این میان، تمام فرصتی که باید به مناسبات انسانی کودک اختصاص داده می‌شد، به این کتاب‌ها داده می‌شود. آموزش‌های ناشران آموزشی چیزی فراتر از کتاب درسی نیست و تکرار مدام و «لقمه» کردن آن‌ها، خانواده‌ها را راغب می‌کند تا فرزندشان را به سمت وقت‌گذاری جدی برای این محصولات کنند. محصولات این شرکت‌ها متنوع است؛ جامعه هدف آن‌ها، کودکانند و هرچه بتوانند وقت بیشتری از این جامعه هدف بگیرند، سود بیشتری می‌برند. در این میان، کتاب، مظلوم‌ترین قربانی پیش پای کتاب کمک آموزشی است.

کتاب کمک آموزشی، فرصت و انرژی خواندن را از کودک می‌گیرد. کتاب‌های چند صد صفحه‌ای کوچک و بزرگ که به هیچ دردی جز طی کردن طبیعی مسیر تحصیل نمی‌خورند، به ضرب تحمیل به خورد دانش‌آموزان داده می‌شوند و آن‌قدر فضای رقابت شدید است، که دانش‌آموز، خودش نیز تمایل به این تحمیل نشان می‌دهد.

این مسیر می‌تواند کودک امروز که فرصت کتاب خواندن را ندارد تبدیل به شهروندی کند که علاقه‌ای به کتاب خواندن ندارد. شاید قرار گرفتن نمایشگاه کتاب، کنار بهشت‌زهرا در سال‌های پیش نشانه‌ای از سرنوشت تلخ کتاب باشد. با این همه ناشر کمک آموزشی، کیفیت دانش

روند مثبتی ندارد. فراموش نکنیم با ورود سرمایه خصوصی به بخش آموزش و سودده شدن آموزش، امروز حتی دانش آموزان دانشگاه‌های خوب ما، گاهی مقالاتشان در زیرزمین پاساژهای روبروی دانشگاه تهران تنظیم می‌شود.

مشخص است که حالا حذف کنکور نمی‌تواند این همه دهان باز شده در حوزه آموزش را ببندد. آموزش امروز رسالت سودرسانی به کسانی که در این حوزه سرمایه گذاشته‌اند را دارد و نمی‌توان به راحتی این گردش مالی مهم را کنار زد. ضمن اینکه آن‌ها متوجه ماجرا شده‌اند. شرکت‌های کمک آموزشی و سرمایه فراوانی که در این حوزه انباشته شده، امروز حوزه‌های نیمه‌جان نشر را هدف گرفته است. ناشرانی چون خیلی سبز و گاج وارد حوزه ترجمه کتاب کودک شده‌اند. به نظر می‌رسد این روند بیش از هر چیز جیب مخاطب را هدف قرار می‌دهد. گویی سنین تحصیل ما کفاف شهوت پول این شرکت‌های بزرگ را نمی‌دهد و حالا کل کودکی ما را برای حقنه کردن محصولاتشان نیاز دارند.

پرده آخر

- چشم خانم! من پیگیری می‌کنم.

قبل از قطع شدن تلفن، دختر یکی از ده‌ها کتاب درسی قطور روی زمین اتاق را برداشته و انگار دنبال جایی است که فاصله بیشتری با غرولند مادر داشته باشد.

شاید از نسل ما کسی باور نکند که شخصی به نام «پشتیبان» ساعت ۱۰ شب به زحمت بیفتد و مشکلات درسی مان را با مادرمان در میان بگذارد ولی گویا امروز این اتفاق را خیلی‌ها تجربه کرده‌اند. پشتیبان گفته است دختر در درس فیزیک افت مشهودی دارد و مادر می‌گوید که

باید بیشتر فیزیک بخوانی. نگاه زیبا و خسته دختر از مادر می‌گریزد. دختر که می‌توانست عکاس یا نقاش خوبی شود، حالا قرار است به ضرب و زور شهریه سالی ۲۰ میلیون شاید مهندس یا دکتر شود که البته ممکن است بشود، اما جامعه از یک عکاس یا نقاش خوب محروم می‌شود تا دبیرستان قلم‌چی از دختر این داستان یک پزشک بتراشد.

منابع:

مالجو، محمد، ۱۳۹۴، «گسست از قانون اساسی و لزوم بازگشت به آن کالایی‌سازی آموزش عالی در ایران»، نقد اقتصاد سیاسی.

یارمحمدیان، احمد و سهرابی، نادره، ۱۳۸۳، بررسی و مقایسه تأثیر کنکور بر وضعیت روحی و شخصیتی راه‌یافتگان و راه نیافتگان به دانشگاه و خانواده آن‌ها، فصلنامه مطالعات روان‌شناختی، سال اول، شماره ۲ و ۳، بهار و تابستان ۱۳۸۴.

معمدی، عبدالله، ۱۳۸۲، اثرات کنکور بر شرایط روانی راه‌یافتگان به دانشگاه، مؤسسه پژوهشی برنامه‌ریزی درسی و نوآوری آموزشی.

خبر

بر بال‌های صلح... (۷۸)

مسابقه بین‌المللی شهر
صلح آمیز... (۸۳)

بربال‌های صلح؛

پیامی از سوی کودکان ایران برای ترویج فرهنگ صلح و دوستی

دنیایی عاری از جنگ، خشونت، فقر، تبعیض نژادی و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین بشری شاید در میان اخباری که دائماً کام ما را تلخ می‌کند، برای ما آدم‌بزرگ‌ها دنیایی دست‌نیافتنی باشد و نگران شویم که فرزندان ما در چه دنیایی زندگی خواهند کرد، اما چیزی که در این بین فراموش می‌کنیم این است که اگر کسی قرار باشد دنیای آینده را بسازد، همین کودکان هستند.

اما مرز بین انتقال آموخته‌ها و آماده کردن کودکان برای رشد و بالندگی و خلق دنیایی بهتر و انتقال کینه، دشمنی، ترس و تبدیل کردن این موجودات خلاق به انسان‌هایی پرخاشگر و جنگ‌طلب، چندان باریک است که اگر کمی بی‌دقت باشیم، ممکن است آنها را به مسیر اشتباه راهنمایی کنیم.

براساس بند ۲ ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر «هدف آموزش رشد کامل شخصیت انسانی، تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین خواهد بود. آموزش باید تفاهم، مدارا و دوستی در میان همه ملت‌ها و گروه‌های نژادی و مذهبی را ترویج کند و به فعالیت‌های سازمان ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.»

خلق دنیایی متفاوت و زندگی بر اساس صلح و دوستی در اثر برون‌رفت از تنهایی، تفاهم، مدارا و مهرورزی به دست می‌آید و این‌ها، ارزش‌های گرانبهایی هستند که می‌توانند زندگی زیباتر و دنیای امن‌تری را برای انسان خلق کند. همزیستی مسالمت‌آمیز و دوستی به معنی هم‌نشینی و گسترش فرهنگ صلح و خیرخواهی است و ترویج آن بستگی به چگونگی

آموزش این مفاهیم و ارزش‌ها به کودکان دارد.

همان‌طور که جنگ و بد اخلاقی ریشه در ذهن انسان دارد، خیرخواهی، نوع دوستی و صلح نیز از ذهن انسان نشأت می‌گیرد و باید زمینه رویش و ترویج این فرهنگ در ذهن‌ها فراهم شود. ما باید فرصت‌هایی ایجاد کنیم تا کودکان بتوانند در محیطی سرشار از مهرورزی، تفاهم، احترام و امنیت، صلح و دوستی را تصور و تجربه کنند و این امر تنها در صورتی رخ می‌دهد که جنبش‌ها و جریان‌های مختلفی جهت ترویج این فرهنگ بسیج شوند.

بر بال‌های صلح، عنوان نمایشگاه گروهی از آثار سارا پور کاظمی، نیکان مستکین، آرتمیس هدایتی، صدف سعیدی، باران محمودی، زهرا حمندی، ستایش حسن‌پور، سحر فتحی و سمیرا دریا به عنوان استادشان بود که در بهمن ماه سال ۹۷ در گالری آس و با همکاری جشنواره هنر برای صلح با هدف گسترش فرهنگ صلح به نمایش درآمد و مورد استقبال مخاطبان و بازدید کنندگان هم قرار گرفت.

در این نمایشگاه ۲۰ اثر نقاشی که همگی بر روی بوم و با تکنیک اکریلیک کار شده بودند به نمایش درآمد و مفاهیم مرتبط با صلح چون محیط زیست، تبعیض نژادی و... به وضوح در آنها به تصویر کشیده شده بود.

این نمایشگاه در واقع پیامی بود از سوی کودکان ایران که ابزار قدرتمند هنر را برای ترویج فرهنگ صلح و دوستی انتخاب کردند و چند سال تحت نظر هنرمندی چون سمیرا دریا که خود در آثارش موضوعات انسانی بی‌شماری را دنبال می‌کند، آموزش دیدند.



تصویر ۱



تصویر ۲



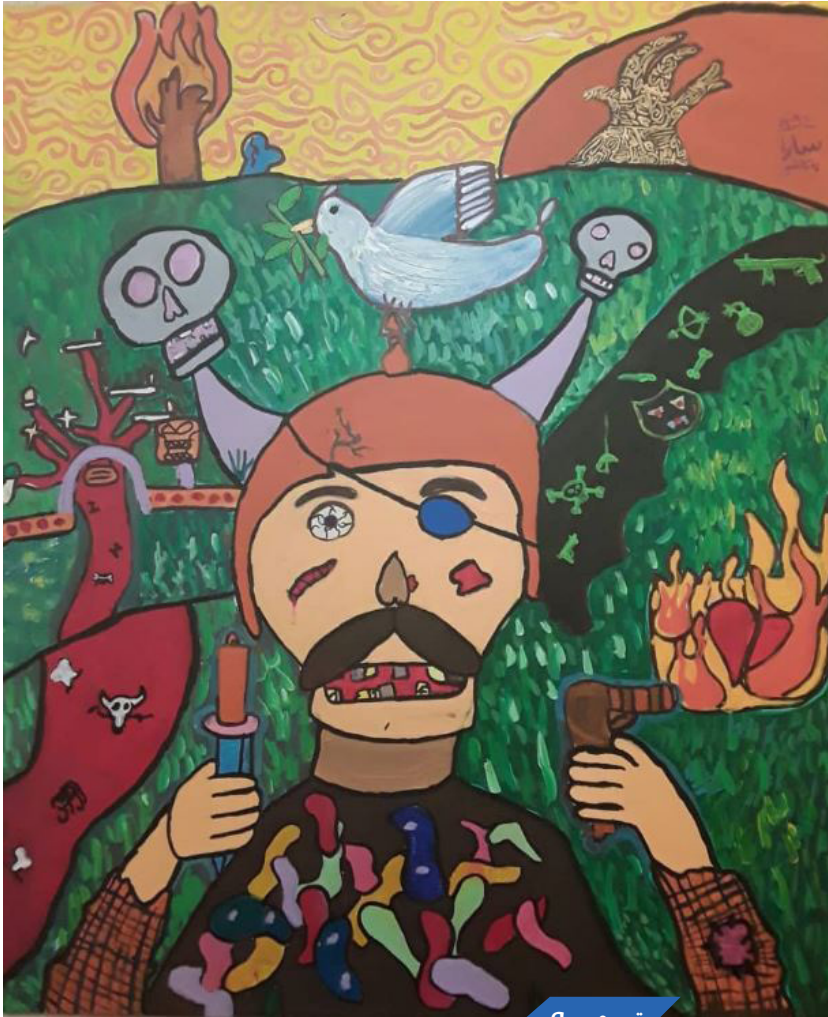
تصویر ۳

نیکان مستکین - ۱۲۰ در ۱۰۰ - بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت



تصویر ۴

صدف سعیدی - ۱۲۰ در ۱۰۰ - بیا به هم بگوییم ببخشید



تصویر ۵

سارا پور کاظمی - ۱۲۰ در ۱۰۰ - تفنگت را زمین بگذار



تصویر ۶

سارا پور کاظمی - ۱۲۰ در ۱۰۰ - با دوست، کوه را از سر راهت بردار

برگزاری مسابقه بین‌المللی نقاشی شهر صلح‌آمیز، توسط

سازمان شهرداران صلح ژاپن

در یکی از جلسات ویژه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۲، در نیویورک، شهردار شهر هیروشیما از شهرهای سراسر جهان خواست تا مرزهای همکاری خود را برای از میان بردن سلاح‌های هسته‌ای گسترش دهند. پس از برگزاری سمینارهای متعدد در نهایت در سال ۱۹۹۱، «سازمان بین‌المللی شهرداران صلح» به‌عنوان یک سازمان غیردولتی با هدف دستیابی به صلح پایدار در جهان و از میان بردن کامل سلاح‌های هسته‌ای، از طریق ایجاد دغدغه در میان شهروندان و دولتمردان، با اخذ مقام مشورتی شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد فعالیت خود را آغاز کرد.

مقر اصلی این سازمان در شهر هیروشیمای ژاپن واقع شده و دبیرخانه ایرانی آن از سال ۱۳۹۲ در موزه صلح تهران تاسیس شد. در حال حاضر ۱۰۱۶ شهر ایران عضو این سازمان هستند.

چندی پیش سازمان بین‌المللی شهرداران صلح در راستای آموزش مفهوم صلح به کودکان مسابقه بین‌المللی نقاشی با موضوع «شهر صلح‌آمیز» را برگزار کرد.

این مسابقه با استقبال چشمگیری از سوی هموطنان، مدارس و سازمان‌های ایرانی مرتبط با کودکان قرار گرفت و حدود ۴۰۰ اثر از سراسر ایران برای دبیرخانه ایران ارسال شد. مطابق قوانین مسابقه، ۲۰ اثر از شهر تهران و ۹ اثر از شهرستان‌ها توسط داوران ایرانی انتخاب و برای دبیرخانه ژاپن فرستاده شد.

داوران بین‌المللی نیز از میان تمامی آثار ارسال شده از سراسر دنیا،

چند اثر را برگزیدند که از این میان، دو اثر از میان نقاشی‌های کودکان کشورمان انتخاب شد. تمامی آثار ارسال شده به دبیرخانه ایران، با کیفیت و سرشار از ذوق کودکانه بودند. انتخاب دو اثر از ایران نشان‌دهنده میزان بالای توانمندی و اشتیاق کودکان ایرانی به موضوع صلح است. به امید اینکه مدادهای رنگی کودکان همیشه از صلح و دوستی بکشند...



اوژن معمارپور ۱۱ ساله از تهران



آترین افشاری توانا ۹ ساله از همدان

کتابخانه

سرسره‌بازی موش روی صورت
گربه‌ای که دوستش دارد... (۸۷)

مهاجرت، کارخانه
برآورنده آرزوها نیست... (۹۲)

سر سره بازی موش روی صورت گربه‌ای که دوستش دارد؛
نگاهی به کتاب ماجراهای ریگو و رزا*

اگر داری تو عقل و دانش و هوش / بیا بشنو حدیث گربه و موش
عبید زاکانی



گفت‌وگو همچنان بهترین آغاز برای آشتی

ریگو پلنگی پیر است که در باغ وحشی زندگی می‌کند و رُزا موشی است قهوه‌ای. یک روز رزا از ترس حیوانات وحشی به ریگو که گول گربه‌سانان است پناه می‌آورد. ریگو که از خواب پریده فکر می‌کند اول موش را بخورد بعد سوالش را از او پرسد یا اول سوالش را پرسد و بعد او را نوش جان کند؟! و چون راه دوم را انتخاب می‌کند خواننده کتاب به ناچار با ۱۳۰ صفحه همراه می‌شود.

شاید این شروع به ما می‌گوید که «گفت‌وگو» هنوز بهترین راه آشتی است. جایی که گفت‌وگو نیست کینه و جنگ و حذف دیگری راه باز می‌کند. لحظه‌ای که ریگو با خود گفت: «از او پرسم چرا گریه می‌کند یا او را بخورم؟ خوب اول می‌پرسم. بعداً هم می‌توانم بخورمش. اما برعکسش ممکن نیست.»

کتاب راوی ۲۸ داستان ناپیوسته است از اتفاقات روزانه‌ای که حاصل هم‌نشینی و درد و دل‌ها و اندیشه‌های رزا و ریگو است. داستان این موش و گربه برخلاف دیگر موش و گربه‌هایی است که تاکنون خوانده‌ایم. داستان‌های کوتاه این مجموعه گرچه رنگ‌وبوی فلسفی دارند اما درس‌های زیادی دارند از مهارت‌های زندگی برای همه زمان‌ها و برای همه سنین. داستان‌ها نوعی از ادبیات همه‌سالان هستند که هر خانواده می‌تواند هر شب یکی از داستان‌ها را بلندخوانی کند و از کوچک و بزرگ ضمن شنیدن آنها همراه با موش و پلنگ داستان فکر کنند.

برج و بارو برای معذرت‌خواهی

آنچه این داستان‌ها را لذت‌بخش می‌سازد نه تنها به‌خاطر آشتی دو دشمن قدیمی است که فراتر از آن تعاملی است میان آن دو. اختلافات فکری آنها درباره هر چیز؛ درباره آدم‌هایی که می‌آیند باغ وحش و مدام از حیوانات عکس می‌اندازند، نگرانی برای حیوانات دیگر، راضی‌نبودن از وضعیت خود مثل آن‌جا که ریگو خود را محصور در یک باغ وحش می‌بیند و امیدی هم برای رهایی ندارد، مثل آن‌جا که رزا حسرت ریگو را می‌خورد که در باغ وحش محوطه اختصاصی خودش را دارد و طوطی‌های باغ وحش هم برج و بارویی دارند و خرس هم خانه باغ وحشی مجلل خودش را و ریگو به او می‌گوید که اگر تو در این باغ وحش هیچ امکاناتی نداری در عوض آزادی داری. به او می‌گوید که مسئولان

باغ وحش با این امکانات دارند از ما معذرت‌خواهی می‌کنند، از اینکه ما را در قفس انداخته‌اند. گفت‌وگوهای دو دشمن سنتی که حالا تبدیل به دو دوست شده‌اند، با پذیرش تفاوت‌هایشان پرده از رازهای زندگی ما آدم‌ها برداشته است.

دلخوشی‌های کوچک زندگی

کتاب ماجراهای ریگو و رزا را به این خاطر پیشنهاد می‌کنم که جامعه ایرانی امروز نیازمند آگاهی از طرفندهایی است برای بیرون آمدن از



بحران‌های شخصی و ارتباطی خود با جهان درون و بیرون. جامعه ما «دلخوشی‌های کوچک زندگی» را فراموش کرده است و هراس شخصی افراد از دست‌زدن به تجربه راه‌های دیگر، افراد را به سوی جنگ با خود و سپس با دیگران سوق می‌دهد. چرا که آدمی تا با خود در صلح نباشد چگونه می‌تواند با دیگری مدارا کند. وقتی رزا به ریگو خبر از جشنی بزرگ و پر زرق و برق می‌دهد که باید آن را شکل دهند، ریگو مثل سایر گربه‌سانان با زبانش خودش را تمیز می‌کند تا برای جشن مهیا شود. بعد با همان زبانِ گربه‌ای زبرش، رزا را لیس می‌زند تا او هم برق بیفتد و رزا

از قلقلک به غش غش خنده می‌افتد. رزا هم می‌رود بالای پلنگ و او را با زبان فسقلی‌اش تمیز می‌کند و ریگو به خنده می‌افتد. بعد که هر دو خوب تمیز تمیز می‌شوند و آماده برگزاری جشن پر زرق و برق، به این نتیجه می‌رسند که مهیاشدن برای جشن خودش یک شادی بزرگ بود و نیازی به جشن پر زرق و برق ندارند. مثل حافظ که گفت: «گل‌عذاری ز گلستان جهان ما را بس».

دوربین کودک از چند زاویه

اگر برای کودک ما آسان باشد که دوربینش هر رویداد و حادثه‌ای را از چند زاویه تصویربرداری کند، پس تنها از یک دروازه به شهر راه ندارد، دروازه‌های زیادی است که راه را بر او تنگ نمی‌کنند. مثل آن‌جا که رزا به ریگو از گرگ پیر باغ وحش می‌گوید. رزا خوشحال است که گرگ با اینکه تلاش کرده اما نتوانسته رزا بگیرد و بخورد. ریگو می‌گوید که این گرگ پیر است و کار شاقی نکرده‌ای. رزا غمگین می‌شود از ناتوانی گرگ پیر. و بعد هم غصه می‌خورد از پیری خود ریگو. اما ریگو می‌گوید که در عوض پیری، دانایی می‌آورد. و دانایی از تجربه می‌آید و دانایی گرگ است که با وجود ناتوانی دست از تلاش برای گرفتن تو بر نمی‌دارد. رزا می‌گوید پس اگر من کاری می‌کردم که گرگ می‌توانست مرا بگیرد از دانایی من بود؟ و ریگو پاسخ می‌دهد اگر بخواهی گرگ را از داخل شکمش نگاه کنی بله!

ریگو، پلنگ ایرانی

در آخرین صفحه کتاب آمده که ریگو واقعا نام پلنگی ایرانی بوده در یکی از باغ وحش‌های سوییس. پلنگی که پس از مرگش رسانه‌ای شده. شاید اگر همان اول کتاب از ایرانی بودن ریگو مطلع می‌شدم با شوق بیشتر می‌خواندم. هر چند آغاز کتاب با پیام لورنتس پائولی نویسنده

سوئسی کتاب، برایم به قدر کافی شوق‌انگیز بود: «من مطمئنم که ما می‌توانیم با هم بخندیم. خنده‌هایی بلند و طولانی: خنده‌هایی از سوئیس تا ایران و از ایران تا سوئیس.»

* ماجراهای ریگو و رزا، نویسنده: لورنتس پائولی، تصویرگر: کاترین شرر، مترجم: الهام مقدس، ناشر: ایران‌بان.

برنده جایزه رسانه‌های کودک و نوجوان سوئیس ۲۰۱۷

مهاجرت، کارخانه برآورنده آرزوها نیست.

وقتی شنیدم رمان «شب به خیر تُرنا»، نوشته جمال‌الدین اکرمی، نویسنده و پژوهشگر ادبیات کودکان و نوجوانان، به لیست کلاغ سفید کتابخانه مونیخ راه پیدا کرده است، کنجکاو شدم این کتاب را بخوانم. کتاب، قصه مهاجرت است. پدیده‌ای که امروز با توجه به داشتن پیامدهای سخت و غیرقابل پیش‌بینی‌اش روزبه‌روز در حال افزایش است.

در مصاحبه‌ای که در ایرنا با شما شد، پرسیدند: «به نظر شما درباره صلح در ادبیات کودک و نوجوان چه کارهایی شده است؟» شما در پاسخ گفته بودید ضد صلح فقط جنگ نیست و ابعاد دیگری نیز دارد. با تکیه بر کتاب شب به خیر تُرنا می‌خواهیم کمی راجع به آن بیشتر حرف بزنیم. لطفاً چکیده‌ای از کتاب را برای ما بگویید.

خواهر و برادر نوجوانی همراه پدر خود به کانادا مهاجرت می‌کنند، به این امید که مادر به آنها بپیوندد، ولی پدر هیچ تلاشی برای پیوستن مادر به آنها نمی‌کند. این دو نوجوان هر یک با بحران‌هایی روبه‌رو می‌شوند. بحران‌هایی همچون: افسردگی، فرار از تحصیل، مشکلات خانوادگی و البته عشق. شاید این پرسش برای شما پیش بیاید که آیا همه این‌ها در فضای مهاجرت رخ داده؟ جواب من بله است.

آیا این کتاب بخشی از تجربه زیستی شماست؟

در محله نسبتاً مرفه‌ای در تورنتو دیدم که از سر در خانه‌ای پرچم سیاه آویزان است. حدس زدم که این خانه متعلق به یک خانواده ایرانی است. با یک پرس‌وجوی ساده دریافتم دختر ۱۶ ساله این خانواده خودش را

از بالکن به پایین انداخته. من روزنامه‌نگار نبودم و نیازی نبود بروم و پرس‌وجو کنم. تخیل من کار خودش را به عنوان یک داستان‌نویس دنبال کرد و شب به خیر ترنا خلق شد.



برای دستیابی به این رویکرد، چه روندی را دنبال کردید؟

دیده‌ها و شنیده‌های خودم از کودکان و بزرگسالان پناهنده را یادداشت‌برداری می‌کردم. در رمان‌های کودک و نوجوان ندیده‌ام که به پدیده مهاجرت، به‌ویژه از داخل به خارج، پرداخته باشند. بنابراین تصمیم گرفتم تجربه زیستی خودم را به صورت رمان بنویسم. شاید بتوانم بحران‌هایی را که در این پدیده غیر اختیاری برای این گروه سنی در فضای مهاجرت رخ می‌دهد، با ادبیات نشان دهم. اگر آن یادداشت‌ها

نبود، اگر آن کلیسایی که پناهندگان را جا داده بود، از نزدیک ندیده بودم، و اگر با مهاجران و پناهندگان نشست و برخاست نکرده بودم، نمی‌توانستم آن حال‌وهوا را به آسانی منتقل کنم، به‌ویژه این که خودم نیز در حال گذراندن دوران تلخ دوری از دوستان و خانواده‌ام بودم، می‌توانستم با آنها هم‌ذات‌پنداری کنم.

چرا پرداختن به پدیده مهاجرت در قالب ادبیات برایتان مهم بود؟

برخی از موضوع‌ها با توجه به درجه اهمیتشان به آنها پرداخته نشده. موضوعی مانند مهاجرت از آن جمله است. مهاجرت هم روی خوب دارد و هم روی بد. مهاجرت افزون بر روحیه کمال‌طلبی، درشرایطی مانند ما، بیشتر فرار از بسترخسونت است. خسونتی که محصول جنگ است یا خسونت‌های ساختاری و خسونت‌های اجتماعی. پیامدهایی دارد که مثل زنجیر به هم پیوسته‌اند. افسردگی یکی از گسترده‌ترین و ابتدایی‌ترین حلقه این زنجیر است که بیش از همه بزرگسالان را در بر می‌گیرد، و به دنبال آن فرزندان را.

از دید شما، چه پیامدهایی کودکان و نوجوانان مهاجر را تهدید می‌کند؟

در کلیسای سنت میکائیل واقع در تورنتو می‌دیدم که چه‌طور هیولای افسردگی دامان پناهندگان را گرفته. این که چه‌طور یک نوجوان دچار سردرگمی شده. فرار از تحصیل و کار. اینها همه زنجیروار به هم پیوسته‌اند و فضایی دور از آرامش را برای نوجوانان رقم می‌زنند. مهاجرت دو شکل دارد: مهاجرت اختیاری و مهاجرت ناگزیر. در رمان من، سینا و تُرنا، قهرمانان خواهر و برادر رمان، برای مهاجرت انتخابی نداشتند. در واقع آنها باید پدر را همراهی می‌کردند، به این امید که مادر هم به آنها بپیوندد. تُرنا نمی‌داند چرا آن‌جاست، وقتی قرار نیست مادرش هم آنجا

باشد. هنگامی که پای انتخاب به میان می‌آید، موضوع فرق می‌کند. یک نوجوان غالباً در این شرایط حق انتخاب ندارد. یا رویاهایش را در آن طرف مرزها جست‌وجو می‌کند و یا به ناگزیر در رویاهای خانواده حل می‌شود.

چرا جمله «باید رفت» این‌همه فراگیر شده؟ جمله‌ای که به فراوانی از زبان نوجوانان ما شنیده می‌شود.

گاهی فکر می‌کنم برخی از موضوعات را باید روشن و بی‌پرده با نوجوانان و بزرگ‌ترها در میان گذاشت. بیشتر نویسنده‌ها برای خوشایند خواننده‌های خود به فضای فانتزی و خیال‌انگیزی بیش از حد روی می‌آورند. فانتزی برای موضوعی با این درجه از اهمیت به اندازه‌ی کافی پاسخگوی نیازهای نوجوانان نیست. صلح برای یک نوجوان یعنی برآورده شدن نیازهای فیزیولوژیک و خانواده‌ای در امنیت و آرامش. وقتی از هر طرف جمله باید رفت را می‌شنوند، آنها هم بدون آنکه بدانند آن‌سوی مرزها دشواری‌های غیرمنتظره‌ای انتظارشان را می‌کشد، با بزرگ‌ترها هم‌نوا می‌شوند. آنها در واقع انتخاب نمی‌کنند، بلکه تحمیلی را می‌پذیرند. شب به‌خیر تُرنا می‌خواهد بگوید آن‌سوی مرزها هم ممکن است آن چیزی را که او و خانواده‌اش دنبال آن هستند، برآورده نکند، و این که مهاجرت، همیشه کارخانه برآورنده آرزوها نیست.

تجربه

زبانی بر پایه همدلی
و نه رقابت

زبانی بر پایه همدلی و نه رقابت؛

آشنایی با الگوی «ارتباط بدون خشونت»

ارتباط بدون خشونت - که توسط مارشال روزنبرگ پایه گذاری شده است - ما را به سوی تعریف دوباره‌ای از چگونگی ابراز خود، چگونگی شنیدن دیگران و حل تعارض با تمرکز بر آگاهی از مشاهده، احساس، نیاز و تقاضا راهنمایی می کند.

این الگو ما را به سوی کیفیتی از ارتباط هدایت می کند که در آن، نیاز همگان ارزشمند بوده و با نثار از صمیم قلب بر آورده می شود. وقتی ما از صمیم قلب نثار می کنیم؛ این کار را برای لذت حاصله از غنی کردن زندگی دیگران انجام می دهیم. این نوع نثار هم به بخشنده و هم به گیرنده، منفعت می رساند.

قدرت ارتباط بدون خشونت، در سادگی عملکرد آن است. در هر لحظه، دو راه برای افزایش ارتباط و درک وجود دارد:

۱. ابراز احساس و نیاز خود؛ یا

۲. شنیدن همدلانه احساس و نیاز دیگران.

این انتخاب‌ها، متفاوت از تجربه‌هایی است که ما در چالش‌ها به آنها عادت کرده‌ایم: برچسب زدن، جنگیدن، تسلیم شدن یا فرار کردن.

ما در حالی که هم‌زمان به دیگران توجه محترمانه و محبت آمیز نشان می دهیم؛ به بیان صادقانه و واضح خودمان نیز هدایت می شویم.

گرچه این الگو ساده به نظر می رسد؛ اما اغلب در عمل، چالش برانگیز است. چرا که ما عمیقاً شرطی شده‌ایم که یکدیگر را با قضاوت دریافت

کنیم. الگوی ارتباط بدون خشونت، با تمرین به ما کمک می‌کند تا خود را به سمتی هدایت کنیم که قضاوت و سرزنش خود را به یک آگاهی دوطرفه از نیازهای انسانی ترجمه کنیم؛ چه برای نیازهای خود و چه برای نیازهای دیگری، تا برآورده شوند.

تفکر و زبانی که ما را از دیگران دور می‌کند:

بعضی از شیوه‌های ارتباط، ما را از محبتی که در ذاتمان هست، بیگانه می‌سازد. ارتباط بیگانه‌ساز، ما را در دام پیش‌داوری «این درست است» یا «این غلط است» می‌اندازد. ارتباط بیگانه‌ساز، جامعه‌ی سلسله‌مراتبی و سلطه‌گیری را به وجود می‌آورد که اکثریت مردم، به وسیله‌ی اقلیتی در جهت منافع همان‌ها، کنترل می‌شوند.

شکل‌های ارتباط بیگانه‌ساز که ما را از دیگران دور می‌کند، عبارتند از:

- ارزیابی، قضاوت اخلاقی، برچسب، تحلیل، انتقاد، مقایسه و...
- تفکر استحقاقی (این فکر که رفتار خاصی، سزاوار تنبیه یا پاداش است).
- درخواست آمرانه (انکار انتخاب فرد دیگر، با نیت تنبیه افرادی که کار مورد نظر را انجام ندهند).
- انکار انتخاب یا مسئولیت (باید، حتماً، توقع داشتن، آنها مرا مجبور کردند و...)

هدف ارتباط بدون خشونت

- ارتباط قلب با قلب به شیوه‌ای که همه نیازها در آن ارزش گذاشته می‌شوند.
- ارتباط با انرژی زندگی (نیازهای درونی) در خود و دیگران
- الهام‌بخش خود و دیگران شدن برای نثار از صمیم قلب

”در هر لحظه، هر کدام از ما تلاش می‌کنیم تا نیازی از خود را به بهترین شیوه‌ای که می‌شناسیم، پاسخ گوئیم. (مارشال روزنبرگ)”

تاریخچه NVC

این الگو توسط مارشال روزنبرگ در موضوع حقوق شهروندی، گسترش یافت و کامران رحیمیان، شاگرد مستقیم مارشال، اولین بار در سال ۱۳۸۴ کتاب «زبان زندگی» را ترجمه و گسترش این الگو را در ایران آغاز کرد.

” قضاوت و خشونت، ابراز غم‌انگیز نیازهای برآورده نشده است. (مارشال روزنبرگ)”

آنچه هدف ارتباط بدون خشونت نیست:

- ارتباط بدون خشونت، به معنای مهربان بودن نیست. این الگو درباره خود واقعی هر فرد است. این الگو نمی‌گوید که فشار درونتان را خفه کنید؛ بلکه می‌گوید آن را ترجمه کنید.
- ارتباط بدون خشونت درباره تغییر افراد دیگر یا وادار ساختن دیگران به کاری که ما دوست داریم، نیست. این الگو ایجاد ارتباط و درک است.
- الگوی ارتباط بدون خشونت یک تکنیک یا قاعده نیست؛ این الگو، فرآیندی است که کمک می‌کند تا هوشیاری ما، به یک آگاهی جدید برسد.

چهار مرحله از یک ابراز به شیوه زبان زندگی (NVC)

۱. مشاهده (بدون قضاوت، تحلیل، نظر و...)

وقتی می بینم / می شنوم / متوجه می شوم...

۲. احساس (بدون فکر)

نمونه‌هایی از احساس زمانی که نیازها بر آورده شده‌اند:

شادمانی	رضایت	خوشحال	هیجان زده	مهربان
لذت	شگفت‌زدگی	امیدوار	سبک	شغف
خشنودی	تعجب	با نشاط	قدردان	آرام
خوشبختی	سرمستی	راحت	راضی	دل‌بستگی

...من احساس می‌کنم...

نمونه‌هایی از احساس‌ها زمانی که نیازها بر آورده نشده‌اند:

دل‌واپسی	شکست	آشفته	غمگین	ناراحت
دل‌سردی	رنجوری	خسته	ترس	درد
اندوه	بی‌حالی	فشار	خشم	اذیت شده
تلخی	بی‌قراری	نگران	مایوس	نارضایتی

۳. نیاز (ارزش‌های جهانی انسانی بدون راهبردها)

...چون نیاز / ارزش من این است...

همدلی	استقلال	زیبایی
عشق	صداقت	سوگواری

معنا	امنیت	احترام
حمایت	تفریح	پذیرش
درک	وضوح	ارزش خود
اعتماد	توجه	نظم

۴. تقاضا (بدون درخواست آمرانه) آیا تو مایلی که...؟

دو مسیر حرکت به سوی ارتباط

۱. ابراز صادقانه احساس و نیاز خودتان

- آگاهی مداوم از احساس و نیاز مرتبط با آن در لحظه جاری
- اشتیاق و تمایل به ابراز این احساس و نیاز (آسیب پذیری)

مثال: وقتی می بینم در حالی که من حرف می زنم، تو روزنامه می خوانی؛ آشفته می شوم چون می خواهم که شنیده شوم. مایلی برای ۵

دقیقه روزنامه را ببندی و به نظر من گوش بدهی؟

۲. گوش دادن همدلانه احساس و نیاز دیگری

- کیفیت گوش دادن همدلانه: حضور، تمرکز، فضا، توجه، انعکاس کلامی احساس و نیاز
- توصیه نکردن، اصلاح نکردن، داستان نگفتن، دلداری ندادن، همدردی نکردن، توضیح ندادن، تحلیل نکردن، و...
- بدون توجه به چیزی که گفته شده، فقط احساس، نیاز، مشاهده و تقاضا را شنیدن.

آیا تو احساس... داری

چون نیاز به... داری؟

چهار نوع «گوش»: چه انتخابی برای شنیدن پیام‌های دشوار داشته باشیم؟

چهار نوع گوش:

۱. سرزنش دیگران (حمله به دیگری)

۲. سرزنش خود (تسلیم)

۳. درک احساس و نیاز خود

۴. درک احساس و نیاز دیگران

در این الگو، ارتباط، قلمرو زرافه است. زرافه به دلیل قلب بزرگ و افق دید وسیع؛ رفتار هماهنگ با سایر حیوانات؛ همچنین توانایی خوردن خارهای درختان به دلیل بزاقی که این خارها را هم حل می‌کند و قدرت حمایتی، به عنوان نماد الگوی ارتباط بدون خشونت شناخته شده است. بنابراین کسانی که صادقانه و محبت‌آمیز صحبت می‌کنند، به زبان زرافه حرف می‌زنند. بخش زرافه‌ای انسان‌ها، می‌داند که در هر لحظه، دو راه برای ارتباط وجود دارد: درک احساس و نیاز خود یا درک احساس و نیاز دیگری. همچنین زرافه، کاملاً از انتخاب‌هایی که در هر لحظه می‌سازد، آگاه است.

سرزنش کردن قلمرو شغال است. شغال‌ها موجوداتی هستند که با احساس و نیازشان صحبت نمی‌کنند، قضاوت و مقایسه می‌کنند و فراموش می‌کنند که در قلبشان چیست. بخش شغالی وجود ما، برای برآورده کردن نیازهایش، فقط انتخاب می‌کند که بجنگد؛ تسلیم شود یا فرار کند. شغال انتخاب‌های دیگری را نمی‌بیند و تنها از روی عادت یا واکنشی پاسخ می‌دهد.

مثال:

”مادری یک قرار ۱ تا ۱/۵ ساعته با یکی از دوستانش در کافی شاپ دارد... این قرار، اولین جدا شدن او از فرزندش در طول هفته است.“

فرزند ۶ ساله او: مامان من نمی‌خوام تو بیرون بروی. چه چیزی مهمتر از من ممکنه برات وجود داشته باشد؟ (پای مادرش را گرفته و گریه می‌کند.)

۱. (سرزنش کودک): پایم را رها کن! و ساکت باش! هیچ دلیلی برای گریه نداری... تمام روز را با تو بوده‌ام. تو همیشه همین‌طوری مشکل درست می‌کنی... تمام چیزی که می‌خواهم این است که چند دقیقه برای خودم باشم.

۲. (سرزنش خود): اوه خدای من! من واقعاً تو را آشفته کردم. چرا همیشه این کار را می‌کنم؟... چرا این قدر خودخواهم؟... خیلی مادر مزخرفی هستم.

۳. (درک احساس و نیاز خود): عزیزم، من واقعاً خسته شده‌ام و نیاز دارم زمانی را برای خودم و با دوستانم بگذرانم. مایلی این زمان را با مریم (نگهدارنده کودک) بگذرانی؟...

۴. (درک احساس و نیاز کودک): آیا تو غمگینی و دوست داری با من باشی؟... آیا رنجیده شدی و می‌خواهی بدانی که برایم مهم هستی و عشق دریافت می‌کنی؟

یادگیری ارتباط بدون خشونت...

این یک آگاهی است و نه فقط یک محتوا

یادگیری ارتباط بدون خشونت، انواع مختلفی از «درک» یا «یادگیری» را درگیر می‌کند... یادگیری خیلی کمی از طریق سر یا ایجاد شناخت به

وجود می‌آید... یادگیری خیلی بیشتری از طریق قلب و با تمام وجود و به شکل گسترش میزان آگاهی ایجاد می‌شود... این یک یادگیری خطی نیست؛ بلکه بیشتر عمق ماریچی و گسترشی دارد.

من دیده‌ام که این نوع یادگیری به شکل معناداری، خیلی با گفت‌وگو دربارهٔ ارتباط بدون خشونت اتفاق نمی‌افتد. این ماجرا زمانی خیلی قوی شکل می‌گیرد که مادر جست‌وجوی ارتباط با دیگران و خویشتن هستیم... زمانی که درگیر و شاهد تجربهٔ ارتباط بدون خشونت می‌شویم. یادگیری، در چالش‌ها و اشتیاق ارتباط به وجود می‌آید. من اغلب زمانی با ارتباط بدون خشونت مرتبط و در آن توانمندتر شده‌ام که به خاطر می‌آورم نمی‌خواهم بر حق باشم؛ بلکه می‌خواهم به سمت ارتباطی که دوست دارم، حرکت کنم. (چیزی که مارشال از آن به «رشد تدریجی کمتر احمق بودن» نام می‌برد).

در میان این تجربه‌ها، هر یک از ما در حال یادگیری چیزی هستیم که برای آن آماده‌ایم. در یک فعالیت یا تمرین یکسان، هر یک از ما، چیز متفاوتی را یاد می‌گیرد. اگر بخواهم تجربه‌هایم را سهیم شوم، متوجه می‌شوم که یادگیری در من عمیق‌تر از فرد یا افرادی است که این تجربه را دریافت می‌کنند.

ارتباط بدون خشونت با ترجمه پیام‌های درونی به احساس‌ها و نیازها، به ما کمک می‌کند که ارتباط درونی خود را اصلاح کنیم. توانایی ما برای تمایز احساس و نیاز و همدلی کردن با آنها، می‌تواند ما را از افسردگی نجات بخشد. از آن پس می‌توانیم وجود انتخاب را در تمام کارهایمان تشخیص دهیم.

منابع:

۱. An Introduction to Nonviolent Communication (NVC), Gregg Kendrick, <http://www.basileia.org>

۲. کتاب «ارتباط بدون خشونت، زبان زندگی»؛ مارشال روزنبرگ؛ ترجمه کامران رحیمیان؛ نشر اختران

۳. کتاب «زبان زرافه»؛ ترجمه و تالیف فرشته سبحانی؛ نشر اختران

نقد و نظر

نگاه مخاطب به
شماره اول و صلح

نگاه مخاطب به شماره اول و صلح

چند هفته پیش که تهران بودم فصلنامه و صلح را در موزه صلح دیدم و مشتاقانه یک نسخه را برداشتم که بخوانم و از اینکه گروهی همت کرده‌اند و با همه مشکلات موجود برای چنین کاری از جمله گردآوری مطالب مناسب، ویرایش و چاپ و... این کار مهم را انجام داده‌اند، خیلی خوشحال شدم.

مواردی که به نظرم رسید را در زیر می‌نویسم و البته این‌ها فقط نظر شخصی من است به‌عنوان یک مخاطب عام:

۱. اینکه جلد برعکس چاپ شده بود و یادداشت سردبیر در آخر آمده بود احتمالاً اشتباه چاپ بوده و فکر نمی‌کنم قابل ذکر باشد.

۲. برای من مشخص نبود که مخاطب فصلنامه کیست و گروه هدف چه کسانی هستند. آیا مخاطب اصلی والدین هستند یا جوانان و... و یا ترکیبی از این‌ها؟ حتماً در مورد همه این موارد در جلسات تحریریه گفتگو کرده‌اید اما من موقع خواندن مطالب نفهمیدم واقعاً مخاطب نشریه کیست و چه گروهی در اولویت قرار دارند چرا که مشخص شدن مخاطب اصلی در انتخاب نوع مطالب و شکل ارائه آنها خیلی تاثیرگذار است. طبعاً نشریه‌ای که مخاطب آن والدین هستند برای جوان‌ها جذاب و احتمالاً مفید نخواهد بود و برعکس. انتظار داشتم این‌ها را در یادداشت سردبیر در شماره اول ببینم چرا که معمولاً در شماره اول سردبیر هدف از انتشار یک نشریه و مخاطب آن را معلوم می‌کند و نیز خوب بود تعریفی را که این

فصلنامه از مفاهیم پایه مثل صلح دارد برای مخاطب و خواننده روشن می‌کند چرا که این واژه به‌خصوص در سال‌های اخیر آن‌قدر مورد استفاده درست و نادرست قرار گرفته که گاهی تبدیل به یک واژه کلیشه‌ای و ابزاری دم دستی شده و باید معلوم کرد در این آشفته‌بازار تعریف این فصلنامه از صلح چیست.

۳. در مورد مقالات بخش اندیشه، به‌نظرم بعضی از آنها خیلی طولانی هستند و به‌خصوص مقاله خانم سارا رودریک که حدود ۲۰ صفحه بود و علیرغم تلاش ستودنی مترجم، متأسفانه ترجمه روانی نداشت و برای من بسیار سخت بود خواندن چنین مقاله طولانی با این ترجمه و البته اینکه چرا باید از میان این‌همه مقاله در حوزه صلح و خانواده این مقاله انتخاب شود که بیشتر متکی بر تجربیات خانواده آمریکایی با مولفه‌های اجتماعی مخصوص به‌خود است هم جای سؤال بود.

۴. در مورد میزگرد هم باز مشکل طولانی و ملال‌آور بودن وجود داشت و تصور کنید خواندن ۳۰ صفحه گفت‌وگو که در خیلی از موارد هم کاملاً به حاشیه رفته و از موضوع خارج شده در دنیای امروز که همه با مشغله‌های فراوان به خواندن متن‌های کوتاه هم عادت کرده‌ایم چه قدر می‌تواند سخت باشد. گفت‌وگو می‌توانست هم بیشتر به‌وسیله مجری هدایت شود و هم در موقع آماده‌شدن برای چاپ ویرایش و خلاصه‌سازی شود و برخی نکات مهم هم در کادریایی مجزا آورده شود تا خواننده را ترغیب به خواندن کل مطلب کند.

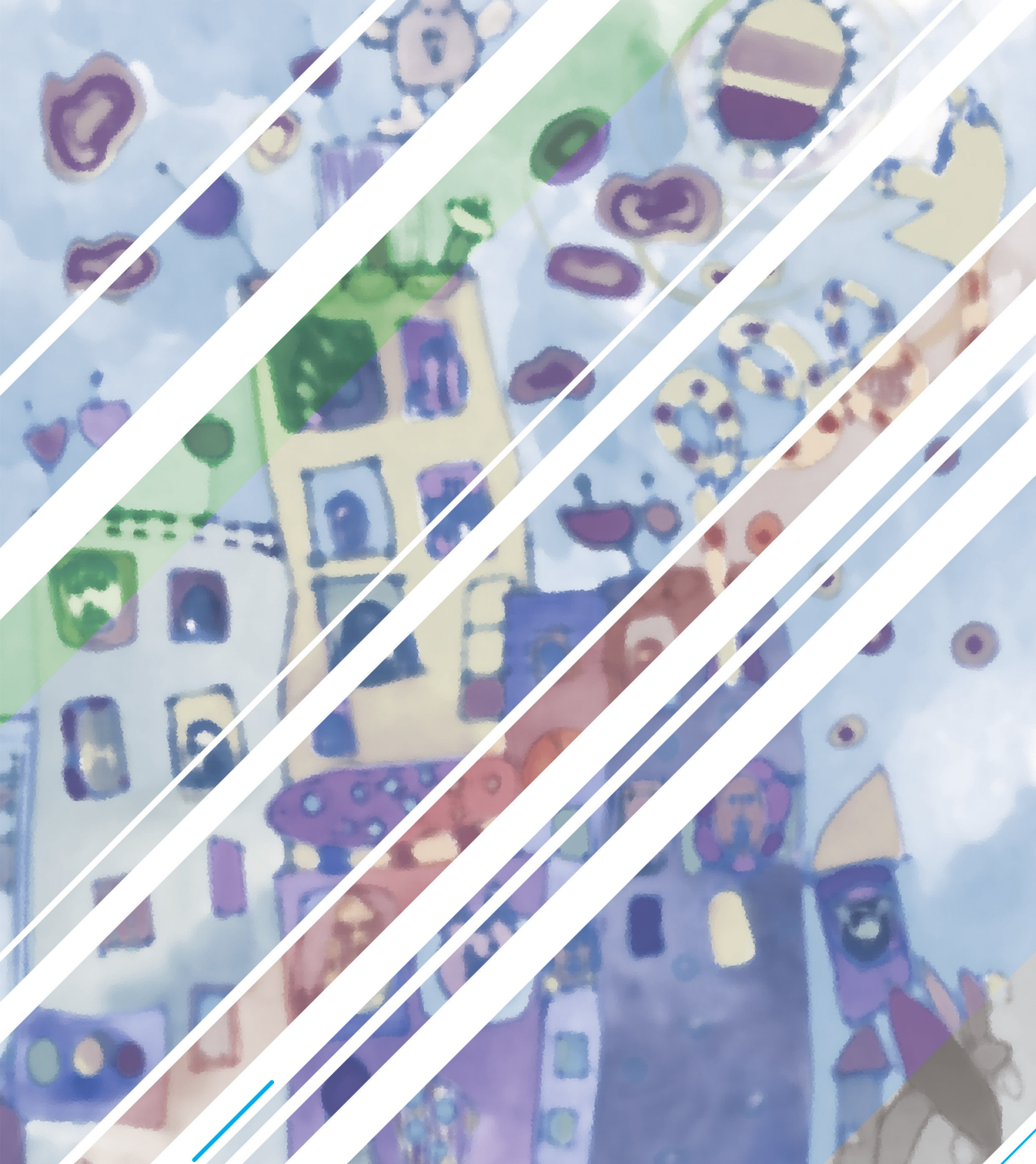
۵. بخش آموزش به نظر من جالب بود و با نوشته‌های کوتاه‌تر و مرتبط‌تر به موضوع برای من جذاب بود و قابل فهم‌تر.

۶. در بخش تجربه هم برای من مشخص نبود که آوردن ۱۵ صفحه مطلب در مورد کودک دیرآموز آیا واقعا برای چنین نشریه‌ای مناسب است و یا جای چنین مطلبی در نشریات دیگر است و باز این سوال که اسکوپ این نشریه چیست و چه موضوعاتی را قرار است پوشش دهد و یا حداقل اولویت‌ها کدام است و مخاطب کیست؟ آیا هر چه برای چاپ آماده باشد را باید در یک شماره گنجاند و یا باید با دقت انتخاب کرد؟

۷. بخش‌های رویدادها و کتابخانه به نظر من جالب و مفید بودند هر چند بخش رویدادها بیشتر شبیه گزارش کار شورا بود و می‌توانست جایی باشد برای باخبر کردن خواننده از برخی رویدادهای دیگر در ایران و جهان در حوزه صلح چون به نظر می‌رسد بیشتر خوانندگان از اعضای شورا هستند و خود در جریان برنامه‌های برگزار شده به وسیله شورا هستند.

۸. در صفحه آرایی و گرافیک هم احتمالا می‌توان ابتکارهای بیشتری به خرج داد تا از یکنواختی و ملال‌آور بودن صفحات جلوگیری کرد و نشریه جذاب‌تر شود.

با همه این‌ها این کار همان‌طور که گفتم خیلی ارزشمند است و تلاش همه تیم تحریریه ستودنی است و امیدوارم بتوانید این کار را ادامه دهید و من مشتاقانه منتظر خواندن شماره دوم هستم.



ICOM
کمیته ملی موزه‌های ایران



انجمن پژوهش‌های آموزشی بویا
شماره ثبت ۳۲۵
تاسیس ۱۳۶۶

